

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ
(آجرعہ سوم)

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ
اللَّهِ وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقَرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ
التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ
وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»

سید محمد مہدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۳)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه سوم)

شرح فرازهای: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَذْيَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ
اللَّهِ وَالْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقَرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ
وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالْمُطْهَرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: سه گفتار

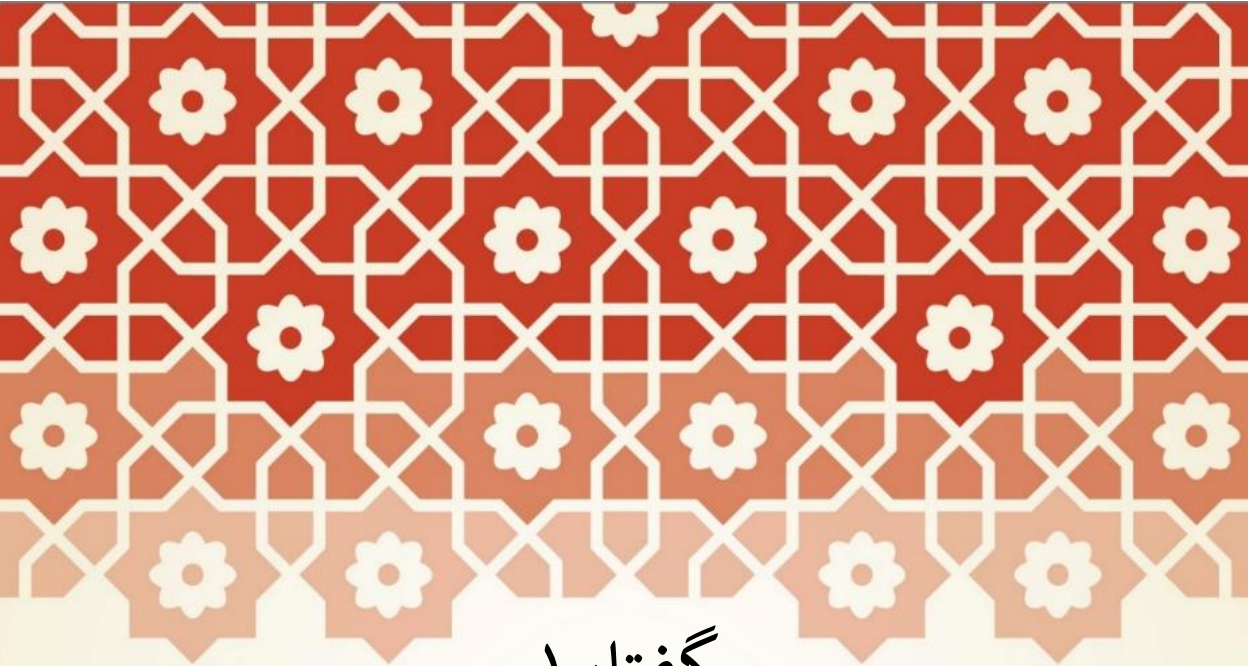
ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

کفتارا: «السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ... وَ التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».....	۷
۱. «دعوت» به توحید با جذبۀ باطنی ائمه «الدعاة إلى الله».....	۹
دعوت به سوی خدا؛ مراتب و آثار آن.....	۹
بازگشت «حقیقت دعوت» به جذبۀ باطنی ائمه.....	۱۰
دعوت زبانی، عملی و وجودی.....	۱۳
ورود بندگان به ضیافت الهی با جذبۀ دعوت ائمه.....	۱۳
۲- هدایت دائمی بندگان تا رضوان الهی، محصول مقام «دلالت» ائمه «الأدلاء على مرضاة الله».....	۱۶
راه نمایی و راه بری، دو مرتبۀ دلالت ائمه.....	۱۶
جذب وجودی، مرتبۀ سوم دلالت ائمه.....	۲۱
مقام رضوان، منتهای دلالت ائمه.....	۲۱
۳- «محبت» تام، سرمایه امام برای دعوت و دلالت بندگان «التامين في محبة الله».....	۲۲
۳/۱- محبت واسطه‌ای و محبت واقعی (حب النفس و حب الله).....	۲۳
۳/۲- بازگشت محبت فطری به خشوع حبی در مقابل خداوند.....	۲۴
۳/۳- امام، صاحب مقام محبت تام.....	۲۵
۳/۴- محبت به عباد، منشأ ولایت بر مؤمنین.....	۲۶
جمع‌بندی.....	۲۷
کفتارا: ۲: «السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقِرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ».....	۲۹
مقدمه: رابطۀ معصوم با خداوند، محور زیارت جامعہ.....	۳۱
۱. مقام «داعی إلى الله».....	۳۳
مراتب داعیان و اقسام دعوت.....	۳۴
فراگیری دعوت معصومین نسبت به همه مخلوقات.....	۳۶
دعوت ائمه، جلوه‌ای از مجذوبیت آنان به خداوند.....	۳۷
اهل بیت، اولین اجابت‌کننده و اولین داعی.....	۳۹

دعوت حالی و دعوت وجودی.....	۴۲
راه بهره‌مندی مومنین از مقام دعوت ائمه.....	۴۳
۲. مقام «دلیل علی مرضاة الله».....	۴۵
دلالت و بلاکشی.....	۴۵
مراتب دلالت به حسب درجات اجابت.....	۴۶
۳. طلب وفور دائمی در اطاعت اوامر الهی «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».....	۴۷
معنای «مستوفر».....	۴۷
تفسیر مقام «مستوفر» به اطاعت همه امرها و با تمام وجود.....	۴۸
گستره مقام «مستوفر» به تناسب گستردگی ماموریت ائمه.....	۴۹
کفتار ۳: «السَّلامُ عَلَى... الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»	۵۱
۱. مقدمه‌ای پیرامون زیارت امام.....	۵۳
مراتب در معرفت امام.....	۵۳
زیارت، طریق کسب معرفت امام.....	۵۵
ارتباط معصومین با خداوند، وجهه اصلی معرفت امام.....	۵۵
۲. «استقرار» در امر الهی، نقطه قرار و آرامش ائمه «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».....	۵۷
تفسیر «استقرار» به اشتغال دائمی به امر الهی.....	۵۷
تأملی در معنای قرآنی «استقرار».....	۵۸
خشوع در برابر عظمت الهی، طریق رسیدن به استقرار.....	۶۲
جریان امر الهی در عالم از طریق امام.....	۶۵
۳. اخلاص شاکله در دل بلا «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ».....	۶۶
مراتب اخلاص.....	۶۷
مراتب ریا و راه‌هایی از آنها.....	۶۸
اخلاص شاکله و مقام مخلص (بالکسر).....	۶۹
خلوص با بلاء و مقام مخلص (بافتح).....	۷۱
راه خالص شدن برای غیر معصومین.....	۷۲
۴. حقیقت امر و نهی الهی و معنای «مظهرین» آن «الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ».....	۷۳
اظهار با لفظ و اظهار در قلب.....	۷۴
سختی اظهار امر و نهی.....	۷۶

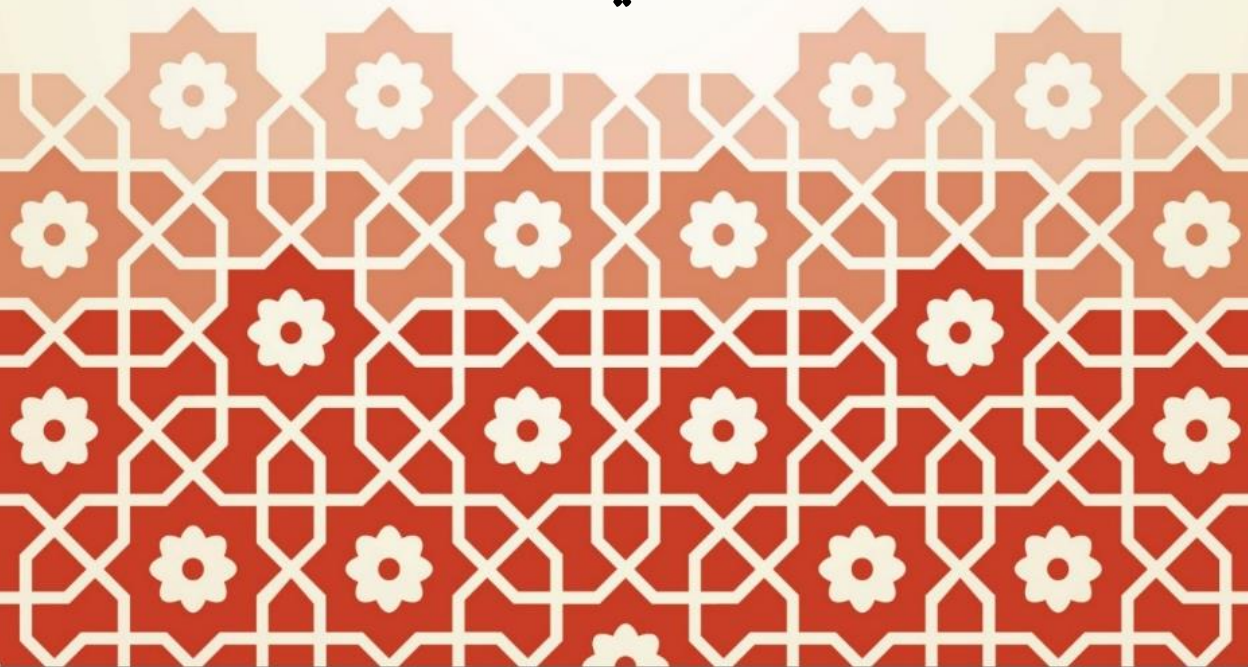


گفتار ۱

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ

وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ...

وَ النَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»



یکی از فراه‌های نورانی زیارت جامعه کبیره که گویای ارتباط معنوی ائمه‌علیهم‌السلام با خدای متعال و طبیعتاً مأموریت ابلاغ و رسالت و هدایت - که از ناحیه آن ارتباط معنوی به دوش ائمه هدا‌ت معصومین‌علیهم‌السلام گذاشته شده است - این فقره است: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ» .

۱. «دعوت» به توحید با جذب‌ه باطنی ائمه «الدَّعَاةُ إِلَى اللَّهِ»

دعوت به سوی خدا؛ مراتب و آثار آن

یکی از خصوصیات‌ی که در این فقره برای ائمه هدا‌ت معصومین‌علیهم‌السلام بیان شده، این است که ائمه‌علیهم‌السلام داعی الی الله هستند: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» و به سوی خدای متعال دعوت می‌کنند. این دعوت هم مراتبی دارد. یک مرتبه، همین دعوت ظاهری است که همه اهل ظاهر آن را می‌فهمند؛ تمام زندگی ائمه هدا‌ت معصومین‌علیهم‌السلام، دعوت به کلمه توحید و بندگی خدای متعال بوده است و تمام تلاش‌شان این بوده که مردم را به سوی خدای متعال دعوت کنند. اما در ورای این دعوت، انواع دیگری از دعوت هم هست که پشتوانه این دعوت ظاهری هم همان دعوت‌ها هستند.

خیلی از افراد بوده‌اند که در ظاهر، به خدای متعال دعوت می‌کردند؛ ولی در باطن، با خدای متعال مخالفت می‌کردند و خود این دعوت هم مسیر اضلال مردم و وسیله‌ای برای فریفتن آنان و اغواگری بوده است. بنابراین در نقطه مقابل دعوت حقیقی، دعوت از سر نفاق است؛ یعنی اینکه کسی به سوی خدای متعال دعوت کند، ولی حقیقتاً داعی و انگیزه او دعوت

به خدای متعال نیست. مردم را به حسب ظاهر به طرف خدای متعال فرا می خواند، ولی در واقع، معنای دیگری در کار است.

این دعوتی که اخلاص در آن نیست و ممکن است نفاق هم در آن باشد و نفاق آمیز باشد، مراتب ضعیف تری هم دارد. گاهی فرد به حسب ظاهر، به سوی خدای متعال دعوت می کند، ولی انگیزه این دعوت، انگیزه های نفسانی است. اهل نفاق نیست، ولی اهل اخلاص هم نیست و به مقام اخلاص نرسیده؛ بلکه انگیزه های دیگری دارد. صحبت و دعوت و گفتگو می کند، ولی باطن این دعوت ها و گفتگوها اخلاص نیست.

لذا آثار این دعوت ها هم فرق می کند. دعوتی که از نیت پاک ناشی می شود، غیر از دعوتی است که از نیت ناپاک ناشی می شود و آثار متفاوتی هم دارد. این مثل معروفی که «حرف اگر از قلب بیرون بیاید، به قلب می نشیند؛ اما اگر از زبان بیرون بیاید، از ظاهر عبور نمی کند» ناظر به همین معنا است. حرف بعضی ها فقط از ظاهر بیرون می آید، به ظاهر هم می نشیند؛ اما بعضی ها از باطن حرف می زنند و باطن ها را هم هدایت می کنند.

بازگشت «حقیقت دعوت» به جذبه باطنی ائمه

دعوت حقیقی و صواب، آن است که موجودی مجذوب خدای متعال است و خودش جذب حضرت حق شده، بعد می خواهد با تمام وجود، دیگران را به سوی خدای متعال جذب کند. آن کشش و جذبه باطنی ای که در وجود خودش هست، در قول و زبانش هم اظهار می شود. این انسان حقیقتاً به سوی خدای متعال دعوت می کند و دعوتش دعوت حقیقی است. بنابراین کسی می تواند داعی الی الله باشد و حقیقتاً مردم را به سوی خدای متعال دعوت کند و فرا بخواند که خودش با تمام وجود به سمت حضرت حق حرکت می کند و بعد هم دیگران را با خودش می برد. این، حقیقت دعوت است.

در سوره یوسف، خدای متعال به پیامبر گرامی ﷺ می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ به مردم بگو راه من این

۱. ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛

است: فقط به خدا دعوت می‌کنم. غیر خدا را هدف قرار نداده‌ام و مردم را به سمت غیر خدا فرا نمی‌خوانم. همه آن چیزی که مردم را به سمت او دعوت می‌کنم، فقط خدا است و راه من این است. کسانی هم که دنباله‌رو من هستند - یعنی ائمه هدايت معصومین (علیهم‌السلام) - این طور هستند که فقط به خدای متعال دعوت می‌کنند، چون ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ خدای متعال منزّه است^۲ از اینکه شریک داشته باشد و ما در عرض خدا، مردم را به او دعوت کنیم و مثلاً بگوئیم خدا و دنیا، یا خدا و نفس، یا خدا و بهشت، یا حتی خدای متعال و بالاتر از بهشت. نه؛ دعوت انبیاء (علیهم‌السلام) این نبوده است. همه دعوت آنها، دعوت به خدای متعال است و همه آن دعوت‌هایی که دیده می‌شود، در مسیر دعوت به خدای متعال برای درجات مختلف مردم است. این طور نیست که دعوت به غیر خدای متعال، ذره‌ای وجود داشته باشد: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾.

انبیاء (علیهم‌السلام) فقط به خدا دعوت می‌کرده‌اند. از همان اول هم با کمال وضوح این حرف را می‌فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»^۳ این کلمه را بگوئید، به فلاح می‌رسید. لذا در روایات دارد همه کمال در همین یک کلمه است: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ»^۴ همه آن درجات با همین

۱. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ قَالَ: «ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ (ع)؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۶.

۲. عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِقِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ مَا يُعْنَى بِهِ قَالَ: «تَنْزِيهِهُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۱.

۳. طَارِقُ الْمُحَارَبِيِّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَوِيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ وَهُوَ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا وَابْوُ لَهَبٍ يَتَّبِعُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَكَأَنَّ أَدْمَى كَعْبَهُ وَعُرْقُوبِيهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) مِنْذُ خَمْسٍ وَ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ: حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلَىُّ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَقَاءُ شُكْرِ

توحید به دست می‌آید؛ چون درجات توحید است که درجات انسان را تعریف می‌کند. انبیاء علیهم‌السلام از همان آغاز با صراحت می‌فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ما چیزی غیر این نداریم و فقط همین یک کلمه است؛ فقط خدا را بپرستید؛ یعنی فقط در مقابل او خاشع و خاضع باشید و تذلل و تحیرتان فقط در مقابل خدای متعال باشد. این نکته اول.

نکته دوم اینکه: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ نه خدای متعال شریک دارد که معصوم علیه‌السلام، ما را به شریک دعوت کند و مثلاً بگوید برای بهشت یا حتی بالاتر از بهشت کار کنید، ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ نه من مشرک هستم که برای خدا شریکی ببینم تا به او دعوت کنم.

بنابراین داعی الی الله بودن، اولاً تابع درجات اخلاص است؛ یعنی انسان به میزانی که خالص می‌شود و شرک از وجودش رخت می‌بندد و حقیقت توحید در وجودش محقق می‌شود، می‌تواند داعی الی الله باشد. و گرنه کسی که خودش متحقق به حقایق نیست، امکان اینکه بتواند دعوت کند، نیست. چون دعوت، حرف و سر و صدا نیست؛ دعوت، آن جذبه‌ای است که یک وجود دارد و با تمام وجود، دیگران را جذب می‌کند و به سمت آن مقصد هدایت می‌کند. این هم وقتی است که خودش مجذوب باشد.

ائمه هدا علیهم‌السلام چون به بالاترین درجه جذبه‌های الهی رسیده‌اند، یعنی خودشان مجذوب‌اند و جز خدا چیزی در وجودشان نیست، حقیقتاً ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ هستند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾ اگر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داعی الی الله هستند، نکته‌اش همین است که: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. این، حقیقت دعوت است.

←

كُلُّ نِعْمَةٍ وَ خَشْيَةُ اللَّهِ مِفْتَاحُ كُلِّ حِكْمَةٍ، وَ الْإِخْلَاصُ مِلَاكُ كُلِّ طَاعَةٍ؛ الأمالی للطوسی، ص ۵۶۹، ح ۱۱۷۸.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا - وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیات ۴۶-۴۵.

دعوت زبانی، عملی و وجودی

از سوی دیگر، گاهی کسی فقط زبانش دعوت می‌کند و فقط با زبان، مردم را فرا می‌خواند که این هم مرتبه‌ای از دعوت است؛ گاهی با عمل فرا می‌خواند؛ گاهی اصلاً همه وجودش دعوت الی الله است. اولیاء معصوم علیهم‌السلام، همه وجودشان، هم مجذوب خدای متعال و در جهت خدای متعال است و هم همه وجودشان جذبه الهی دارد و مردم را به سمت خدای متعال دعوت می‌کند. در جنگ، صلح، قهر و بلکه همه شئونشان مردم را به سوی خدای متعال دعوت می‌کنند. این مربی بودن، تربیت کردن و هدایت الی الله کردن، کار همه نیست. اینطور نیست که همه بتوانند در خوردن و راه رفتن و دوست گرفتن و توبیخ و تشویق‌شان، و اساساً در همه شئونشان به سوی خدا دعوت کنند و همه چیزشان بوی خدا بدهد و از آن دعوت به خدای متعال بیرون بیاید.

یک عزیزی بود که در این زمینه نسبتاً توانا بود و مربی بود. با مریدها و شاگردهایش حتی کشتی هم می‌گرفت! خودش می‌گفت: در آن کشتی گرفتن هم باید چیز یادشان داد. مثلاً اینکه مواظب باشید به خاطر نفس‌تان غضب نکنید؛ دنبال غلبه نباشید که طرف را به هر قیمتی زمین بزنید. اگر زمین زدی، مگر چه اتفاقی می‌افتد؟! اگر پنجه هم با طرف نرم می‌کنی، در این پنجه به پنجه انداختن مواظب باش او را به خدا برسانی؛ اگر فرزند را توبیخ می‌کنی، مواظب باش در این توبیخ هم او را به خدا برسانی؛ اگر تشویق می‌کنی، مواظب باش در این تشویق، او را به خدا برسانی. البته این، کار همه نیست. کسی که اهل توجه به حضرت حق است، همه برخوردهایش دعوت است؛ نگاه و قهر و صلح و غضبش هم دعوت است.

لذا بهترین دعوت‌های انبیاء علیهم‌السلام خیلی وقت‌ها در جنگ‌ها بوده است؛ آنجایی که قهر و غضب‌شان ظهور می‌کرده، دعوت به خدا هم اتفاق می‌افتاده است. مثلاً حادثه عاشورا را ببینید! هیچ حادثه‌ای به اندازه این کار، عالم را به سمت خدا هدایت نکرده است. هرچه عبادت خالص‌تر باشد، جذبه دعوتش بیشتر است.

ورود بندگان به ضیافت الهی با جذبه دعوت ائمه

ائمه هدايت معصومین علیهم‌السلام چون واقعاً فانی فی الله بودند - حالا به هر معنایی که این تعبیر درست است - و به مقام عبودیت مطلقه رسیده بودند؛ یعنی عبد بودند و همه وجودشان

غرق در عبادت خدای متعال بود - نه اینکه فقط بخشی از وجود آنها عبادت باشد - ولایت و سرپرستی شان هم فقط دعوت به خدا بود. امام علیه السلام اصلاً غیر خدا نمی بیند که به غیر خدا دعوت کند. کارش جز دعوت به خدا نیست. نه اینکه هزار کار دارد، یکی هم این است که دعوت به خدا کند؛ نه! از همان موقع که مأمور شده رو به عالم بیاورد، آمده تا دست گیری کند. ارباب معرفت می گویند: وقتی منازل و سفرها را طی کرد و رسید و همه منازل را پشت سر گذاشت، انسانی که کامل است، مأمور می شود برگردد تا دست دیگران را بگیرد و بیاورد. وقتی برمی گردد، رجوعش به عالم به تبع مجذوب بودنش به خدای متعال است؛ و گر نه هیچ دلیلی برای برگشتن ندارد.

«أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ»^۱ خدایا! تو من را مأمور کردی به آثارت رو کنم و عالم را با خودم به سمت تو بیاورم؛ و گر نه من با عالم کاری نداشتم. به امر خدا آمده و به امر خدا برمی گردد و عالم را هم با خودش به سمت خدا می برد. اگر همه عالم به سوی خدا حرکت می کنند، به تبع این دعوت و ندا است که به گوش خلقت رسیده است. خیلی وقت ها این نداها را هم همه نمی شنوند، بلکه فقط جان هایی می شنوند. هر جانی که به سمت خدا حرکت می کند، با این دعوت دارد حرکت می کند.

در روایت هست خدای متعال ابراهیم خلیل علیه السلام را مأمور کرد که ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ﴾^۲ مردم را صدا بزن و به سمت حج دعوت کن؛ دعوت شان کن که قصد خدا کنند و به سمت این خانه بیایند و طواف کنند. حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هم صدا زد. هر کس به تعدادی

۱. من دُعَاءِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يوم عرفه: «... إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهِدَايَةِ الْأَسْتَبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونٌ السَّرُّ عَنْ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعٌ الْهَمَّةِ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۲. ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ سوره حج، آیه ۲۷.

که اجابت کرده، موفق به حج می‌شود.^۱ آن دعوت است که حقیقتاً مردم را به سوی حج فرا خوانده و همه این طواف‌هایی که می‌شود، مال آن دعوت است.

وقتی آن فریاد و فرمان و دعوت واقع شد، نفوس و جان‌های بیدار و مشتاق اجابت می‌کنند و آن وقت همه عبادات بعدی تابع این دعوت است. او است که مأمور است همه را به ضیافت و مهمان‌خانه خدا دعوت کند. پس هر کس وارد محیط ضیافت و توحید می‌شود، همان بارقه دعوت است که به او رسیده و همان جذبه‌های دعوت است که او را به سمت خدای متعال هدایت می‌کند.

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ»^۲ همه وجود ائمه علیهم‌السلام دعوت به خدا است. یعنی دو فعل دارند: یک فعل عبادت خدا است؛ نازله فعل‌شان هم سرپرستی و جذبه‌ای است که عالم را با خودش به سمت خدای متعال می‌برد. همه آنهایی که مجذوب‌اند، این دعوت آنها را جذب کرده است. همان طور که دعوت ابراهیم خلیل علیه‌السلام است که جان‌های مشتاق را جذب کعبه کرده، دعوت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم - که با تمام وجودش همه عالم را به سمت قبله حقیقی یعنی خدای متعال دعوت کرده - همه کسانی را که در راه هستند، مجذوب آن دعوت کرده است. یعنی نسیم و جذبه‌ای از آن دعوت به آنها خورده است و آنها هم اجابت کرده‌اند و به سمت خدا حرکت می‌کنند. همه سالک‌ها و مشتاق‌ها، مجذوب جذبه و دعوت حضرت هستند. همان

۱. قَالَ عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ: «وَلَمَّا فَرَعَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ بِنَاءِ الْبَيْتِ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤَدِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ: يَا رَبِّ وَمَا يَبْلُغُ صَوْتِي فَقَالَ اللَّهُ أَدِّنْ عَلَيْكَ الْأَذَانَ وَعَلَى الْبَلَاغِ وَارْتَفَعْ عَلَى الْمَقَامِ وَهُوَ يَوْمُنَا مُلْصَقٌ بِالْبَيْتِ فَارْتَفَعَ الْمَقَامُ حَتَّى كَانَ أَطْوَلَ مِنَ الْجِبَالِ فَتَادَى وَادْخَلَ إصْبَعِيهِ فِي أُذُنَيْهِ وَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ شَرْقًا وَغَرْبًا يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجْبِئُوا رَبَّكُمْ فَأَجَابُوهُ مِنْ تَحْتِ الْبُحُورِ السَّيْعَةِ وَمِنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَى مُنْقَطِعِ التُّرَابِ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَمِنْ أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ أَوْ لَا تَرَوْنَهُمْ يَأْتُونَ يَلْبُونُ فَمَنْ حَجَّ مِنْ يَوْمُنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُمْ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾ يَعْنِي نِدَاءَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْمَقَامِ بِالْحَجِّ؛ تَفْسِيرُ الْقَمِي، ج ۲، ص ۸۳.

۲. زیارت جامعه کبیره

طور که خدای متعال زمین و آسمان را دعوت کرد و فراخواند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾^۱ حضرت هم همه عالم را - به اذن الله تبارک و تعالی - دعوت کرده است.

۲- هدایت دائمی بندگان تا رضوان الهی، محصول مقام «دلالت» ائمه «الأدلاء علی مرضاه الله»

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ»^۲ شما اهل بیت وقتی مردم را دعوت می کنید و فرا می خوانید و آنها هم اجابت می کنند و می آیند، آنها را راهنمایی می کنید و رهایشان نمی کنید؛ دست مردم را می گیرید و آنها را به مقصد می رسانید: «وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

راه نمایی و راه بری، دو مرتبه دلالت ائمه

این دلالت - به تعبیر بزرگان - فقط این نیست که راه را نشان می دهند. چون گاهی کسی این طور دلالت می کند که خودش می ایستد و می گوید: از این راه بروید! نقشه را می دهد و خود انسان باید راه بیفتد و برود. اما اولیاء معصوم علیهم السلام این طور نیستند. آنها دعوت می کنند و وقتی دعوت کردند، این جذبه ها، جان های مشتاق را جذب می کند و راه می افتند. وقتی هم راه افتادند، رهایشان نمی کنند. انسان مریب باید این طور باشد؛ نباید کسی را که راه انداخت، رها کند.

استاد عزیزی داشتیم که می گفت: وقتی تبلیغ می روید، این طور نباشد که عده ای را راه بیندازید، ولی بعد رهایشان کنید. باید با آنها ارتباط داشته باشید و بعد هم برای اینکه به راه بیفتند، سرمایه گذاری کنید و برایشان خرج کنید. گاهی انسان باید هستی اش را بگذارد که یک نفر به راه بیاید؛ پول و آبرو برایش خرج کند و اقدام کند. همین طور که نمی شود کسی را راه برد. باید مثل مادر سرمایه گذاری کرد:

۱. «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲. زیارت جامعه کبیره

«دستم بگرفت و پا به پا برد / تا شیوه راه رفتن آموخت»

مادر خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند تا کودک را می‌رساند و به بار می‌نشانند.

انبیاء و اولیاء الهی علیهم‌السلام این طور بوده‌اند: «وَالْأَدْلَاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» اول دعوت می‌کرده‌اند؛ بعد هم قدم به قدم مراقبه و هدایت می‌کرده‌اند و موانع را برمی‌داشته‌اند. یعنی هم دعوت و دلالت عمومی داشته‌اند، هم دلالت خصوصی. چون ائمه علیهم‌السلام ولایت و هدایت باطنی دارند و امامت باطنی عالم هم با آنها است. هر ذره‌ای که به سمت خدای متعال حرکت می‌کند، آنها قدم به قدم او را مراقبه و مواظبت می‌کنند. اگر گفته‌اند امام علیه‌السلام «عَيْنِكَ النَّاطِرَةُ بِإِذْنِكَ»^۱ است، به همین خاطر است. اگر آنها مشاهده می‌کنند، برای این است که بتوانند عالم را به خدای متعال برسانند.^۲

برای مثال، بعضی‌ها استاد خصوصی پیدا می‌کنند و خدای متعال یک معلم الهی و کامل برایشان می‌رساند. البته این وادی، خیلی وادی پیچیده‌ای است و رهن و مدعی هم در آن زیاد است و من نمی‌خواهم باب این ادعاها را باز کنم! ولی در این هم تردیدی نیست که رفتن به سمت خدای متعال، احتیاج به معلم دارد. دانه گندم استعداد دارد؛ ولی این استعداد برای رویدن و سبز شدن کافی نیست. اگر استعدادی نباشد، هرچه خورشید بتابد، فایده ندارد. خورشید بر سنگ و ریگ هم می‌تابد و باران بر سنگ و ریگ هم می‌بارد؛ اما باید استعداد و قابلیت باشد تا بعد از این استعداد و قابلیت، حرکتی به وجود بیاید. بدون اینها نمی‌شود.

ولی در عین حال، همه این میل و اشتیاق و به رفتن و استعداد و اینها، بدون اینکه از آن طرف، معلمی الهی باشد و قدم به قدم انسان را برود و دستگیری کند، نتیجه نمی‌دهد. یک مربی باید در راه، قدم به قدم همراه نوآموز خودش بیاید و او را از خطرات بگذراند و از گردنه‌ها عبور دهد، واقفش کند، دستگیری کند، تهدید و تطمیع و تشویق کند، حجاب‌ها را کنار بزند و موانع را بردارد.

۱. مصباح المتعجد، ج ۱، ص ۴۰۹، مفاتیح الجنان، زیارت ائمه سرّ من رأی و اعمال سرداب مطهر،

دعا برای امام عصر عجل‌الله‌فرجه، چهارم.

۲. «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا»؛ سوره مزمل، آیه ۱۵.

دلالت ائمه هدايت معصومين عليه السلام اين نبوده كه بایستند و به مردم بگویند: راه خدا این است؛ خودتان بروید! بلکه اگر مردم راه می‌افتادند، آنها را قدم به قدم می‌بردند. خودشان پیش رو می‌رفتند و بعد هم نفوس را رهبری و هدایت باطنی می‌کردند.

الان هم همین طور است و هدایت نفوس به سمت خدای متعال، کار وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. ایشان است كه نفوس را هدایت می‌کند. اگر کسی راه افتاد، قدم به قدم مثل یک مادر كه طفل را سرپرستی می‌کند و از این بالاتر، او را هدایت می‌کند.

اینكه در روایت امام رضا عليه السلام هست كه «امام مثل مادر مهربان نسبت به فرزند شیرخوار است»^۱ به همین معنا است. همه عالم، فرزندان شیرخواری هستند كه احتیاج به آن تربیت دارند و امام عليه السلام هم همان شفقت مادر را نسبت به آنها دارد. خدای متعال محبت و التفاتی كه در مراتب مختلف - حتی در مادر - قرار می‌دهد، متفاوت است. وقتی بچه، شیرخوار است، التفات و محبت مادر به بچه فرق می‌کند با موقعی كه بزرگ می‌شود. موقعی كه فرزند، شیرخوار است، چون نیاز مستمر به مادر دارد، قلب مادر دائماً متوجه او است. لذا بعضی آیه شریفه ﴿يَوْمَ تَرْوَنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾^۲ را هم همین طور معنا کرده‌اند. خیلی مثال لطیفی است؛ وقتی خدای متعال می‌خواهد سختی قیامت را بیان کند، می‌فرماید: قیامت این طور است كه هر مادر مرضه‌ای هم فرزندش را فراموش می‌کند. مرضه یعنی مادری كه فرزند شیرخوار دارد و فرزندش را شیر می‌دهد. بعضی از این هم لطیف‌تر معنا کرده‌اند و گفته‌اند: مرضه یعنی مادری كه در حال شیر دادن فرزند است و در لحظه‌ای كه مادر فرزندش

۱. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرَّضَا عليه السلام بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ: «... الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّقِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّقِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَمَنْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

۲. ﴿يَوْمَ تَرْوَنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾؛ سوره حج، آیه ۲.

را شیر می‌دهد، او را از هول قیامت فراموش می‌کند و آن التفات و محبت خاصی که خدا گذاشته، از بین می‌رود.

پس محبت‌ها و التفات‌هایی که خدای متعال قرار می‌دهد، تابع درجات نیاز است. وقتی مادر^۱ فرزند شیرخوار دارد، تمام توجهش به او است. مثلاً همه غرق در خواب هستند؛ اما کمترین نغمه این کودک، مادر را بیدار می‌کند. در حالی که صداها، نواها، ناله‌ها و نجوای دیگر، همین مادر را بیدار نمی‌کند، کمترین صدای فرزند، او را بیدار می‌کند. این به خاطر همان التفات دائمی‌ای است که خدای متعال در او قرار داده و این التفات هم به خاطر نیازی است که در کودک هست.

همه انسان‌هایی که می‌خواهند به سمت خدا حرکت کنند، مثل طفل مرضعه هستند و احتیاج دارند که مراقبه دائمی و تر و خشک شوند. تازه وقتی سر بر می‌دارند و راه می‌روند، هزار خطر آنها را تهدید می‌کند و بیشتر محتاج مراقبه هستند.

هیچ سالکی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب سلوکش نیست که محتاج به مربی نباشد. منتهی مربی چهارده معصوم^{علیهم‌السلام} که مراقب آنها است، خود خدای متعال است بلاواسطه و علی‌الدوام مواظب و مراقب آنها است و تحت حمایت خدای متعال هستند: «نَحْنُ صَانِعُ اللَّهِ»^۱ آنها صنیعه خدا هستند و خدای متعال دائماً مراقب آنها است. دیگران هم دائماً تحت مراقبت این انوار هستند، حتی انبیاء^{علیهم‌السلام}. در روایت فرمود که پیامبر گرامی اسلام^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} قبل از این دنیا در

۱. احْتِجَاجُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ^{علیه‌السلام} عَلَى مُعَاوِيَةَ فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَهُ إِلَيْهِ وَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَوَاضِعِ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِ الْحِجَاجِ وَ أَصْوَبِهِ: «... وَ لَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِهِ الْمَرْءَ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكَ فُضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجُّهَا أَذَانُ السَّامِعِينَ فَدَعَّ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَانِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدَ صِنَائِعِ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزَّنَا وَ عَادِي طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكَحَّنَا وَ اتَّكَحَّنَا فَعَلَ الْأَكْفَاءُ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَدَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ...»؛ دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص ۲۹۴، نهج البلاغة، نامه ۲۸، ص ۳۸۵، با اختلاف در تعبیر.

عالم ارواح، برای انبیاء علیهم السلام مبعوث بوده و پیامبر انبیاء علیهم السلام بوده است و آنها را به سمت خدای متعال هدایت می کرده است.^۱

پس این دلالت از دلالت‌هایی است که ائمه علیهم السلام نسبت به همه مخلوقات دارند. هر مخلوقی به سوی خدا در حرکت است: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲ و خدا را تسبیح می گوید: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.^۳ ولی این طور نیست که عالم خودش می رود؛ کسی که اینها را قدم به قدم همه عالم را دارد می برد، آنها هستند که مظهر ربوبیت خدای متعال هستند: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۴ این طور نیست که خدای متعال عالم را آفریده و بعد رها کرده است؛ بلکه دائم اینها را قدم به قدم به سمت خودش می برد و هدایت‌شان می کند.

ائمه هدايت معصومین علیهم السلام دارند همه عالم را علی‌الدوام به سوی خدا دلالت و دعوت می کنند. جذبه دعوت آنها اشتیاق ایجاد می کند و وقتی شوقی در افراد پیدا شد و راه افتادند، به میزان اجابتی که می کنند، قدم به قدم دلالت ائمه علیهم السلام بالاتر می آید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۵ دعوت از آن طرف است. این جذبه‌ها می آید؛ اگر اجابت شد، دلالت‌ها هم پشت سر هم می آید.

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: «... فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام وَهُمْ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَنَى عَامٍ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَوَعْدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَاتَّكَرَهُ النَّارَ...»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۱.

۲. ﴿صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ سوری شوری، آیه ۵۳.

۳. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

۴. ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ سوره طه، آیه ۵۰.

۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

جذب وجودی، مرتبه سوم دلالت ائمه

بنابراین قدم به قدم در راه می‌برند. بلکه بالاتر، نه قدم به قدم در راه می‌برند، اصلاً خودشان صراط هستند و سالک‌ها قدم به قدم، جذب ولایت آنها می‌شوند. نه اینکه صراطی در کار است و امیرالمؤمنین علیه السلام راه را به سالک نشان می‌دهند یا دست او را می‌گیرند و در صراط می‌برند؛ بلکه وجود خودشان صراط است و از وجود خودشان برای افراد مایه می‌گذارند.

بهشت افراد، درجات ولایت‌شان است و دلالت به سمت خدا، دلالت به مراتب ولایت است که طریق جریان توحید در عالم است. ائمه علیهم السلام خودشان صراط الی الله هستند: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۱ نفس صراط هستند. اگر همه در صراط حرکت می‌کنند، به دعوت و هدایت آنها است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ این «بِغَيْرِ حِسَابٍ» اش هم به خاطر مقام عصمت مطلقه‌شان است. کسی که مقام عصمت مطلقه دارد، حساب و کتاب ندارد؛ چون «مَحَالٌّ مَشِيَّةُ اللَّهِ»^۳ هستند، بر خدای متعال سبقت نمی‌گیرند.

مقام رضوان، منتهای دلالت ائمه

بنابراین ائمه علیهم السلام هم داعی هستند و هم دلیل: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» و قدم به قدم، انسان را به سمت رضای خدا می‌برند. یعنی به چیزی جز رضای خدا دلالت نمی‌کنند و کسی را به غیر رضای خدا فرا نمی‌خوانند و هر مطلبی گفتند، رضای خدا است. اگر ما را به مسیری دعوت کردند، آن مسیر رضای خدا است. البته انسان‌ها فرق می‌کنند؛ چون رسیدن به رضای خدا درجاتی دارد. یک عده‌ای را آن‌قدر بالا می‌برند تا به مقام رضوان می‌رسند: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ قطع صوت خدا از آنها

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ سوره ص، آیه ۳۹.

۳. زیاره لأمیر المؤمنین علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِيَ حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ...»؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۳۲.

۴. «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ سوره توبه، آیه ۷۲.

راضی شود و آنها هم به مقام رضا برسند و راضی باشند. مقام رضوان، یعنی مقامی که خدا از بنده راضی باشد و بنده هم به مقام رضا برسد و به خدایی خدا راضی باشد، چیزی است که محصول دلالت ائمه هداات معصومین علیهم السلام هست.

۳- «محبتِ تام، سرمایه امام برای دعوت و دلالت بندگان «التامین فی محبة الله»

آن سرمایه‌ای که در جان امام علیه السلام است و با آن همه را جذب می‌کند و بار همه عالم را می‌کشد، چیست؟ چه چیزی موجب می‌شود که یک مادر سر شب تا صبح نمی‌خوابد و رنج تربیت یک فرزند را می‌کشد؟ آن سرمایه محبت و اشتیاق است. اگر خدا این محبت را بردارد، عالم مثل زمستان، مثل کویر می‌شود و همه عالم یخ می‌زند. همه شور و حرارت عالم از محبت است.

اگر ائمه علیهم السلام بار همه عالم را می‌کشند و از ذرات عالم و نفوس مراقبه می‌کنند و اینها را قدم به قدم به سمت خدا می‌برند و سرمایه‌گذاری می‌کنند، ریشه‌اش همان محبت و اشتیاقی است که به مخلوق دارند. اما آیا این محبت کفایت می‌کند؟ نه؛ چون اگر این محبت، محبت خالص نباشد، دعوت به خدا اتفاق نمی‌افتد. گاهی محبت مادر یا پدر، یک محبت خالص نیست، فرزند را با محبت خودش جهنمی می‌کند. اما چون دوستش می‌دارد، متوجه نیست؛ چون این اشتیاق، خدایی نیست.

ائمه هداات معصومین علیهم السلام از یک طرف واقعاً مثل مادر مهربان، مثل برادر مشفق یا مثل پدر مهربان هستند که در روایت امام رضا علیه السلام آمده است؛ ولی از طرف دیگر همه این محبت‌ها ظلاً از محبت آنها نسبت به خدای متعال است. ائمه علیهم السلام مستغرق در محبت خدای متعال هستند: «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۱. در مقام محبت، تام و تمام هستند و هیچ نقصی در مقام محبت ندارند؛ بلکه محبت تمام نسبت به خدای متعال دارند. جذبه‌های الهی در وجود آنها هست و به مقام محبت رسیده‌اند.

اهل معرفت این را بیان کرده‌اند و گفته‌اند: بالاترین درجه‌ای که یک انسان می‌تواند در حرکت خودش برسد، مقام محبت است. محبت هم درجاتی دارد. محبت تمام، محبتی است که هیچ نقصی در آن نیست: «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ». یعنی آن درجه‌ای از محبت که برای مخلوق ممکن است، به نحو اتم به آنها عطا شده است. البته یک مرتبه از محبت - که بزرگان بیان کرده‌اند و شاید در معارف ما هم آمده باشد - محبت خود خدای متعال به خودش است و آن محبت چیز دیگری است؛^۱ ولی محبت مخلوق به خدای متعال به نحو تام که هیچ نقصی در آن نیست، در معصوم علیه السلام وجود دارد: «الْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».

۳.۱ - محبت واسطه‌ای و محبت واقعی (حب النفس و حب الله)

محبت‌ها هم مختلف است؛ گاهی محبت‌ها، محبت‌های واسطه‌ای است. مثلاً انسان پول را دوست دارد، معمولاً برای اینکه نتایجی از آن به دست می‌آید؛ یعنی پول را برای آن آثارش می‌خواهد. غایتِ قصوی پول نیست؛ بلکه آن ثمراتی است که این مال و پول دارد. به تعبیر، دیگر انسان پول را برای خودش می‌خواهد چون خودش را دوست دارد. پول را هم چون به نفعش است و برایش کار می‌کند، دوست دارد. محبت اصلیِ معمولِ انسان‌های متعارف، حب نفس است. خودشان را دوست دارند و به تبع محبت به نفس، چیزهای دیگر را هم دوست دارند. حتی بعضی گفته‌اند - که البته جای بحث دارد - ریشه محبت مادر به فرزند هم که لطیف‌ترین محبت است، در محبت به خود است؛ چون خودش را دوست دارد، فرزندش را هم دوست دارد. این محبت، محبت واسطه‌ای است.

البته معلوم نیست اصلاً این حرف تمام باشد؛ چون اینها محبت‌هایی است که خدا عطا می‌کند. ولی به هر حال این طوری است که بسیاری از محبت‌ها محبت‌های اصلی نیستند؛ بلکه محبت‌هایی هستند که واسطه هستند. یعنی انسان چیزی را دوست می‌دارد، به خاطر هدف دیگری. مثلاً چون خودش و لذت خودش را دوست می‌دارد، به خاطر لذت بردن خودش، این طعام را دوست دارد. و گرنه علاقه به طعام، علاقه اصلی نیست. یا مثلاً چون

۱. روی العلامة المجلسی مرسلأ فی البحار: قال الله سبحانه: «كُنْتُ كَنَزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ»؛ بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹، ذیل ج ۶.

خودش و راحتی خودش را دوست می‌دارد، مسکن و محیط آرام را هم دوست می‌دارد؛ و گرنه محبت مسکن، محبت اصلی نیست و انسان در واقع خودش را دوست می‌دارد. حالا آن محبت اصلی‌ای که خدای متعال قرار داده است و انسان باید سعی کند آن را به دست بیاورد، محبت خودش است یا نه؟ یعنی همه چیز برای محبت خود انسان است؟ انسان بهشت را دوست دارد، چون خودش را دوست دارد؟ ممکن است در آغاز راه همین طور باشد و انسان، اسیر حب نفس باشد. یعنی بهشت را می‌خواهد برای اینکه خودش لذت ببرد و راحتی خودش را می‌خواهد؛ حور و قصور را دوست دارد، چون خودش را دوست دارد. حتی ممکن است در قدم اول، انسان اسیر حب نفس، خدا را دوست می‌دارد، چون خودش را دوست می‌دارد. یعنی چون خودش را دوست می‌دارد، احساس می‌کند این خدا به درد او می‌خورد، در نتیجه خدا را هم دوست می‌دارد. گاهی اوقات ممکن است حب نفس واسطه باشد و خود انسان هم متوجه نباشد. خودش را دوست دارد؛ مثلاً خیال می‌کند واقعاً فرزندش یا مثلاً رفیقش را دوست دارد، ولی در واقع خودش را دوست دارد و فرزند و رفیقش را هم برای خودش دوست دارد.

۳.۲ - بازگشت محبت فطری به خشوع حبی در مقابل خداوند

ولی آیا واقعاً این طور است و محبت اصلی این است، یا آن محبت فطری، محبت خدا است؟ درست این است که بگوییم اینها حجاب‌های نفسانی است که پیدا می‌شود؛ اما آن محبتی که در فطرت است، خشوع و خضوع تام در مقابل خدا و خشوع حُبّ در مقابل خدا است. خدای متعال در فطرت انسان، خشوع محبت گذاشته است و انسان خود خدا را می‌خواهد. ولی این انسان کم‌کم مشرک می‌شود و اولین شرک هم بُت نفس است؛ یعنی خودش را دوست می‌دارد. وقتی خودش را دوست داشت، اساس حب دنیا هم همین جا پیدا می‌شود و دنیا را دوست می‌دارد. بعد هم دیگر نمی‌تواند به خدا برسد.

پس فطرت انسان در ابتدا توحیدی است و محبت خدا را به انسان داده‌اند و اصلاً چون این سرمایه را داده‌اند، به او تکلیف کرده‌اند که موحد باش؛ و گرنه اگر سرمایه‌اش حب النفس بود، حب النفس که انسان را موحد نمی‌کند و دعوت به توحید که با حب النفس نمی‌سازد.

اگر سرمایه حرکت، حب النفس است و انسان خودش را دوست دارد و کار می‌کند تا به منافع خودش برسد، این انسان را که نمی‌شود به توحید دعوت کرد؛ چون هر کجا برود، بتش با خودش است و در بتکده خودش است. مسجد هم برود، باز در بتکده است. پس آن حبی که داده‌اند، حبّ الله است. حب الله، غیر حب خود است. انسان می‌تواند به جایی برسد که خدا را دوست بدارد و به تبع حب الله، حب خودش را هم داشته باشد. در معصومین علیهم‌السلام این طور است. اما دیگران وقتی راه می‌افتند، گاهی شرک در محبت دارند؛ حتی مؤمنین هم شرک خفی دارند. اما کم‌کم مؤمن به جایی می‌رسد که فقط خدا را دوست می‌دارد.

۳.۳ - امام، صاحب مقام محبت نام

فقط خدا را دوست داشتن هم درجاتی دارد؛ چون درجات توحید فرق می‌کند. ائمه علیهم‌السلام تام و تمام در توحید هستند و توحید در محبت دارند؛ یعنی فقط خدا را دوست دارند و محبت‌شان هم محبت تمام و بالاترین منزلت حب است. به اصطلاح اهل عرفان - که من نمی‌خواهم این اصطلاحات وارد بحث کنم - به مرتبه حب ذات می‌رسند؛ یعنی به جایی می‌رسند که فقط خدا را دوست دارند و این محبت، توأم با معرفت هم هست. به مقامی از معرفت می‌رسند که این اشتیاق می‌آید.

چون محبت معمولاً توأم با معرفت است. گاهی اوقات انسان یا معرفت حسی دارد و جمالی را می‌بیند و محبت پیدا می‌کند؛ گاهی اوقات، محبت، محبت قلبی است؛ یعنی قلب جمالی را می‌بیند و حجاب کنار می‌رود و در نتیجه مشتاق می‌شود. خدای متعال در فطرت انسان، تناسب با حضرت حق را قرار داده است؛ لذا وقتی جمال حق را دید، شیفته می‌شود. این محبتی است که در قلب اولیاء علیهم‌السلام است؛ معرفت و محبت تام، توأمان در وجود آنها هست. چون هیچ حجابی ندارند، محبت‌شان هم محبت تام است.

۳.۴ - محبت به عباد، منشأ ولایت بر مؤمنین

این محبت تام اولاً خودشان را جذب و مستغرق در خدای متعال کرده و ثانیاً سایه این محبت، بر اساس مأموریت الهی روی مخلوقات افتاده است. محبتی که ولی خدا به تک تک مخلوقات دارد، بیشتر از محبتی است که خودشان به خودشان دارند.

محبتی که ولی خدا به تک تک ما دارد، از محبتی که مادر به فرزند دارد، بیشتر است: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» امام رضا علیه السلام این حدیث را معنا کرده اند و فرموده اند: اشتیاق نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به تک تک امت، از اشتیاق پدر به فرزند بیشتر است؛^۱ فداکاری شان هم بیشتر است. ریشه این فداکاری هم اشتیاق است. بعد حضرت فرمودند: علت اینکه خدای متعال نبی اکرم صلی الله علیه و آله را بر نفوس از خودشان اولویت داده و فرموده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾،^۲ همین اشفاق و اشتیاق است؛ یعنی خودش را از خودشان بیشتر دوست دارد. اول این محبت را داده، بعد ولایت را داده است.

۱. عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ: «لأنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام فِيهِمْ بِمَنْزِلَتِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَةُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ صلی الله علیه و آله لِأَنَّهُ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَقَالَ فَلِذَلِكَ قَالَ صلی الله علیه و آله أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ صَعِدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْمَنْبَرَ فَقَالَ مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضَيَّعًا فَعَلَى وَ إِلَيَّ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ فَصَارَ بِذَلِكَ أَوَّلَى بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ صَارَ أَوَّلَى بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْدَهُ جَرَى ذَلِكَ لَهُ مِثْلُ مَا جَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ معانی الأخبار، ص ۵۲، ح ۳.

۲. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَمْهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۶.

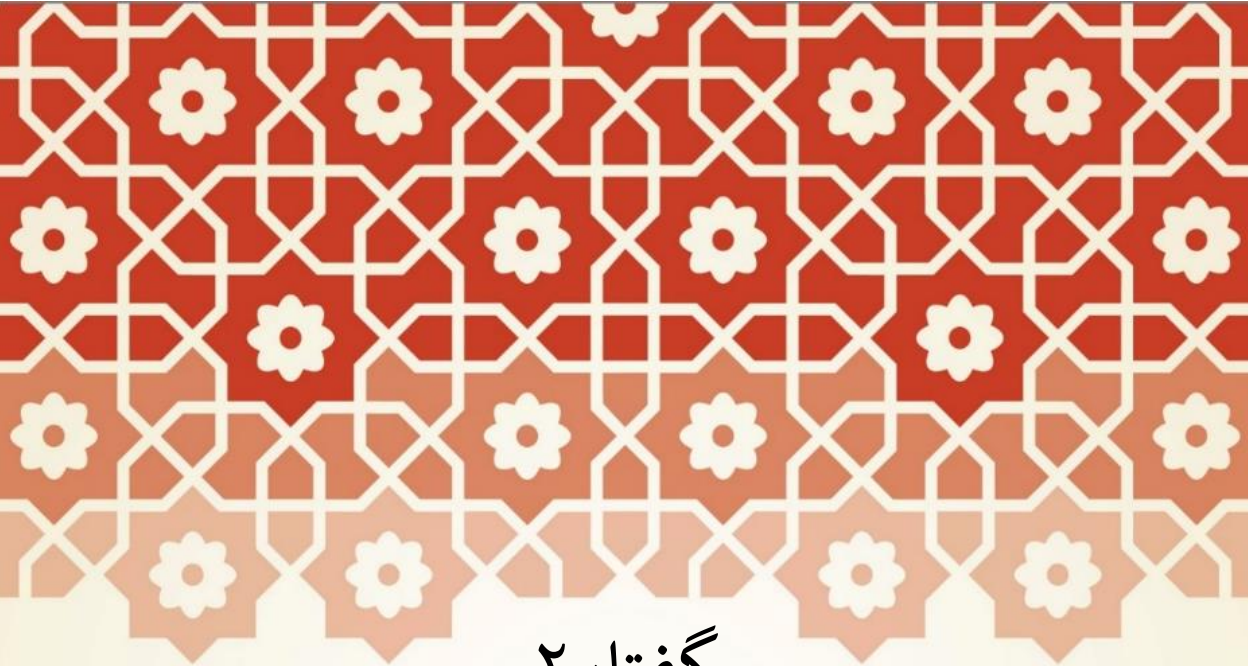
جمع بندی

بنابراین چیزی که موجب می شود آنها دالّ به سوی خدا و داعی الی الله باشند، همان محبت تام است که هم موجب می شود خودشان مجذوب شوند، هم دیگران را دعوت کنند. برای مثال اگر انسان گنجی کشف کرد، دوست دارد همه اهل راه کشفش کنند: «عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى»^۱. اگر استاد خوبی پیدا کرد، دوست دارد همه بفهمند و این گنج را بشناسند. اگر کسی خدا را پیدا کرد و محبت خدا در وجودش آمد، دوست دارد همه این خدا را بشناسند؛ اصلاً رنج می برد که چرا دیگران خدا را نمی شناسند: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^۲ می خواهد همه را به خدا برساند و همه خدا را درک کنند. ریشه این حالت در این محبت تام است: «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».

همین محبت الهی در اولیاء خدا موجب شده است که بار بلاء در راه خدا را بکشند و مشتاقانه هم بکشند؛ و همین محبت شان موجب شده هرچه دارند، در راه خدا بدهند و برای اینکه عباد و بندگان خدا را به خدا برسانند، فداکاری کنند: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۳ خون دلش را در راه خدا داد، برای اینکه دست عباد را بگیرد و از حیرت ها و جهالت ها بیرون ببرد. درست است که اگر در راه خدا نباشد، دلالتی اتفاق نمی افتد، ولی خون دل را در راه خدا داد که دست عباد را بگیرد. وقتی ملائکه برای یاری کردنش آمدند، آنها را پس زد و دست رد به سینه شان زد؛ فرمود: بروید، ما قراری با خدای متعال داریم. دلالتم هم یعنی همین: «الْأَدِلَّاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

۱. دعای شریف ندبه. المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۵۸۲، مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دهم.
 ۲. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۳. عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجُمَالِ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ: «... فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ...»؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱۷، مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل ششم، زیارت اربعین.



گفتار ۲

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ

وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ

وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقِرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ»



برای اینکه بتوانیم ولایت ائمه علیهم‌السلام را تحمل کنیم و آن مرتبه‌ای از تبعیت را که از ما خواسته شده، انجام دهیم، نیاز به معرفت ائمه علیهم‌السلام است و اگر این معرفت حاصل نشود، آن بار تبعیت کشیدنی نیست. این زیارات، مقدمه رسیدن به آن معرفتی است که از طریق این معرفت، تبعیت ائمه معصومین علیهم‌السلام برای انسان حاصل می‌شود. بخصوص تحمل مراتب بالای ولایت، تابع مراتب معرفت است. مراتب اولیه هم معرفت می‌خواهد؛ ولی آن مراتب بالای ولایت، بدون معرفت ممکن نیست، و گرنه انسان به شک و تکذیب و ریب کشیده می‌شود. آن معرفتی که کارگشا است، اولاً معرفت به حقیقت نورانیت معصومین علیهم‌السلام است و ثانیاً آن چیزی که در این معرفت اتفاق می‌افتد، این است که شأن اتصال حقیقی آنها به خدای متعال برای بنده ظاهر می‌شود و همین است که مفسر همه افعال و اقوال‌شان است و همین است که اگر کسی آن را درک کند، می‌تواند معصومین علیهم‌السلام را در همه احوال تصدیق کند که البته کار عظیمی است.

مقدمه: رابطه معصوم با خداوند، محور زیارت جامعه

آن نخ تسبیحی که رشته افعال معصومین علیهم‌السلام را به هم پیوند می‌دهد و اگر انسان آن رشته را درک کرد، همه افعال معصومین علیهم‌السلام در جای خودش قابل تفسیر می‌شود و انسان می‌تواند ارتباط این فعل را با معصوم علیه‌السلام بفهمد، عبارت است از تبعیتی که آنها از خدای متعال دارند؛ یعنی میثاق با خدا بسته‌اند و هر کاری که انجام می‌دهند، وفای به همان عهد و میثاق است. در روایات مکرری در باب ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که این بزرگواران با خدای خودشان عهدی دارند؛ به‌خصوص در موضوع امامت برایشان نامه سربه‌مهر آمده است

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۹ مصادف با هفتم محرم الحرام ارائه شده است.

که آن را باز می‌کنند و طبق همان نامه و دستور، عمل می‌کنند. یعنی دستور معین و مقرری دارند و از آن دستور الهی تخلف نمی‌کنند.^۱

درک این معنا و درجات معارف که انسان بتواند رشته اتصال معصومین (علیهم‌السلام) به خدای متعال را درک کند و بعد بتواند بر اساس آن رشته، هماهنگی همه افعال آنها را بفهمد و دریابد که هیچ فعلی از افعال‌شان نیست که خلاف آن غرض باشد، بستر را فراهم می‌کند تا انسان برای قبول ولایت آنها تهیاً و آمادگی پیدا کند.

در همین زیارت جامعه کبیره، یک بخش از زیارت معطوف به همین معنا است و فرازهایی از این زیارت، همین معنا را توضیح می‌دهد؛ یعنی همان رشته اتصال معصومین (علیهم‌السلام) به خدای متعال و اینکه همه افعال‌شان همین یک آهنگ را دارد و آهنگ دیگری در احوال و افعال و اقوال‌شان حاکم نیست. همه، یک جهت دارد و آن جهت خدای متعال است.

در زیارت غدیریه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هست که «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ»^۲ افعال شما متناقض نیست و همدیگر را نقض نمی‌کند؛ بلکه همه یک آهنگ و

۱. عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ (ص) كِتَابًا قَبْلَ وَقَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَمَا النُّجْبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ (علیهم‌السلام) وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ (ص) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه‌السلام) وَآمَرَهُ أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه‌السلام) خَاتَمًا وَعَمَلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ (علیه‌السلام) فَفَكَ خَاتَمًا وَعَمَلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ (علیه‌السلام) فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه‌السلام) فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرُقَ وَاصْمُتْ وَالْزِمْ مَنْزِلَكَ (و) اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ (علیه‌السلام) فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَافْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لَأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَافْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى (علیه‌السلام) وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲.

یک هدف دارد. افعال تان متفاوت نیست و همه حرف‌هایتان یک حرف است. احوال تان هم متقلب نیست که گاهی در یک حال مثلاً حال توجه و عبودیت باشید و گاهی تقلب حال حاصل شود و از عبودیت خارج شوید.

یک قسمت عمده از فرازهای زیارت نورانی جامعه کبیره - البته اگر به کسی نورانیت فهمش را عطا کنند - این است که رابطه معصوم علیه السلام با خدای متعال تبیین می‌شود و اینکه همه وجود آنها و همه افعال، اقوال و حالات‌شان مستغرق در خدای متعال است.

توضیح این فرازها را در جلسه قبل تقدیم کردیم که: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» - یا «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» - «وَالتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» - یا «وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۱ -

۱. مقام «داعی‌ای‌الله»

گفتیم که معنای «الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» این است که معصومین علیهم السلام با تمام وجود و در تمام مراتب، به خدای متعال دعوت می‌کنند: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ».

←

۲. عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ. تَفَفَّ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَقُولُ: «... وَ أَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَ لَا تَقْرُؤُهُمْ عَنِّي وَ حَشَةً، وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرَّعاً، اِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتَ، وَ أَثَرْتَ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَّدْتَ، وَ أَيْدَكَ اللَّهُ وَ هَدَاكَ، وَ أَخْلَصَكَ وَ اجْتَبَاكَ. فَمَا تَنَاقَضَتْ أَفْعَالُكَ، وَ لَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ، وَ لَا تَغَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ، وَ لَا ادَّعَيْتَ وَ لَا افْتَرَيْتَ عَلَى اللَّهِ كَذِباً، وَ لَا شَرِهْتَ إِلَى الْحُطَامِ، وَ لَا دَسَّكَ الْأَثَامُ، وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، تَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...»؛ المزار الكبير لابن المشهدي، ص ۲۶۳، مفاتيح الجنان، باب سوم، زیارت مخصوصه روز غدیر.

۱. زیارت جامعه کبیره

مراتب داعیان و اقسام دعوت

بر اساس روایات، اولین کسی که به سوی خودش دعوت می‌کند، خود خدای متعال است. امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند: «أَنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ»^۱ اولین کسی که مردم را به سمت خودش دعوت کرده و از سر محبت و لطفی که به مخلوقین داشته، آنها را به سوی خودش فراخوانده و نگذاشته است در خودشان و در دنیا و غیر غرق شوند، خدای متعال بوده است. این دعوت بوده که موحدین را به مقام توحید رسانده است و اگر این جذبه و دعوت الهی نبود، هیچ کس نمی‌توانست به سمت خدا حرکت کند.

در روایات دارد اگر خدای متعال در عالم ذر، خودش را معرفی نکرده بود، احدی خدا را نمی‌شناخت.^۲ همچنین دارد که حضرت فرمودند: معرفت، صُنع خدا است؛ صنع ما نیست. او است که این معرفت را عطا می‌کند.^۳ در هر صورت اگر دعوت الهی نبود، کسی رو به خدای متعال نمی‌آورد. «أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ اتَّبَاعِ أَمْرِهِ» خود خدای متعال است. «فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾» خدا است که شما را به دار السلام دعوت می‌کند؛ یعنی به آن داری که همه‌اش سلامت است و هیچ نقص و عیبی در آن نیست که دار توحید است: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ

۱. عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «...فَأَخْبَرَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ اتَّبَاعِ أَمْرِهِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ثُمَّ ثَنَّى بِرَسُولِهِ فَقَالَ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ...»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

۲. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ الْآيَةُ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ...»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۴.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مِنْ هِيَ قَالَ: «مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۲.

حِصْنِي أَمِنْ عَذَابِي»^۱. ﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ او است که به صراط مستقیم هدایت می‌کند. کسانی را که شایستگی داشته باشند و مشیت الهی به هدایت آنها تعلق بگیرد، او است که به صراط مستقیم آورده و همه را هدایت می‌کند.

«ثُمَّ تَنبِيءُ بِرَسُولِهِ» سپس خدای متعال در درجه دوم، رسولش را مأمور کرده است «فَقَالَ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾» مردم را به راه پروردگارت فرا بخوان تا در راه خدا و پروردگارشان بیایند ﴿بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ با حکمت و موعظه حسنه ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ که «يَعْنِي بِالْقُرْآنِ» با قرآن با آنها مجادله کن؛ چون مجادله به احسن، مجادله به قرآن است.

البته سخنم در باب اقسام دعوت نیست. اما به اختصار عرض می‌کنم که حکمت و موعظه و جدال به احسن، سه طریق دعوت است که بعضی‌ها گفته‌اند این سه طریق مربوط به درجات نفوس است. انسان‌ها با هم فرق می‌کنند؛ با بعضی‌ها باید با زبان حکمت و معرفت صحبت کرد، با بعضی با زبان موعظه و با بعضی هم با زبان جدال. شاید هم اینها برای همه در درجات و احوال مختلف به درد بخورد. یعنی این طور نیست که باید با انسان همیشه با یک زبان حرف بزنند؛ بلکه یک جا باید او را بترسانند، یک جا باید تشویق کنند و یک جا باید به او بصیرت بدهند. همه اینها برای حرکت انسان لازم است. برای همین است که می‌بینید قرآن از همه اینها پُر است و این طور نیست که فقط استدلال بیاورد؛ بلکه هم حکمت هست، هم بیان حقایق و نورانیت‌ها، هم موعظه و هم جدال به احسن.

پس خدای متعال در درجه دوم، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ را مأمور کرده که به سوی خدای متعال دعوت کنند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾.

۱. امام رضا (ع) در حدیث سلسله الذهب به نقل از ائمه (ع) چنین بیان فرمودند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنْ مِنْ عَذَابِي؛ التوحید، ص ۲۴، ح ۲۱.

۲. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۲۵.

فراگیری دعوت معصومین نسبت به همه مخلوقات

این دعوت هم در یک منزلت، مربوط به عالم انسان و ملائکه و عالم موجودات دارای عقل و شعور است و در یک مرتبه دیگر، دعوت عمومی همه عوالم است؛ یعنی اگر همه عوالم به سمت خدا حرکت می‌کنند: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱، دعوتی در کار است که آنها را فراخوانده است.

روایات متعددی داریم^۲ که همه موجودات، دارای درک هستند و عبادت و تسبیح می‌کنند؛ توحید به آنها عرضه شده و آنها هم توحید را پذیرفته‌اند. همه موجوداتی که خدا را عبادت می‌کنند، یک دعوت الهی است که آغاز راه است و او است که دعوت کرده و حالا موجودات می‌توانند عبادت کنند. اگر او مخلوقات را تکویناً به سمت خودش دعوت نمی‌کرد، هیچ مخلوقی نمی‌توانست به خدای متعال رو بیاورد و خدا را تسبیح کند. این جاذبه دعوت الهی است که همه مخلوقات را غرق در توحید کرده است.

پس توحید در همه خلقت و همه مخلوقات که مستغرق در توحید هستند، ساری است و اینها متناسب با ادراک خودشان، خدای متعال را عبادت و تسبیح می‌کنند و این تسبیح هم یک تسبیح حقیقی است. واسطه در این دعوت به توحید، اولیاء معصوم علیهم‌السلام هستند که مخلوقات - یا لاقلاً مؤمنینی که خدا را در مرتبه کمال عبادت می‌کنند - شعاع وجودی و نازله نور آنها هستند: ﴿وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا﴾^۳ این درباره ارواح مؤمنین است که طینت‌شان از طینت معصومین علیهم‌السلام است. اما همه مخلوقات هم به نوعی همین طور هستند. یعنی خدای متعال زبان همه این مخلوقات را به معصومین علیهم‌السلام آموخته و با

۱. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۹۷-۱، بَابُ عُمُومِ أَحْوَالِ الْحَيَوَانِ وَ أَصْنَافِهَا.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴.

هر مخلوقی با زبان خودش صحبت می‌کنند. گاهی این حالت ظهور پیدا می‌کرده است؛ در روایات فراوان آمده است که معصومین آشکارا با مخلوقات دیگر صحبت می‌کرده‌اند.^۱

ما چون سر از آن عوالم در نمی‌آوریم، گاهی به نظرمان می‌آید اینها مجاز است که ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. در حالی که این طور نیست و حقیقتی در کار است. همه در حال تسبیح هستند و زبان اینها را انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء علیهم‌السلام می‌فهمیده‌اند.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید که جناب سلیمان علیه‌السلام زبان هدهد را می‌فهمید و با او صحبت می‌کرد؛ زبان مورچگان را می‌فهمید. جناب سلیمان می‌شنید که مورچه دارد بقیه را موعظه می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲ مورچه‌ها! بروید وارد خانه‌هایتان شوید تا سلیمان علیه‌السلام و لشکریانش بی‌توجه و از سر عدم فهم و درک، شما را زیر دست و پای خودشان له نکنند. این، درک مورچه است. ما خیال می‌کنیم این موجود - به تعبیر ما - بی‌زبان، چیزی نمی‌فهمد؛ در حالی که این طور نیست. همه اینها خدا دارند؛ خدای متعال اینها را زنده خلق کرده است و متناسب با مرتبه خودشان فهم دارند و عبادت و بندگی می‌کنند.

دعوت ائمه، جلوه‌ای از مجذوبیت آنان به خداوند

پس آن دعوتی که همه عالم را در قدم اول به سمت خدا و توحید دعوت کرده، دعوت خود خدای متعال است. در قدم بعد، آن ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۳ به سمت خدا دعوت کرده است. او مجذوب خدا است و همه موجودات، مجذوب او هستند و این

۱. نک: بصائر الدرجات، ج ۱، ابواب ۱۵-۱۱، باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم يتكلمون الألسن كلها / باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم يعرفون الألسن كلها / باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم يعرفون منطق البهائم و يعرفونهم و يجيبونهم إذا دعوهم / باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم يعرفون منطق الطير / باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم يقرءون الكتب التي نزلت على الأنبياء باختلاف ألسنتهم التوراة و الإنجيل و غیر ذلك.

۲. ﴿حَتَّىٰ إِذَا اتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّملِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۱۸.

۳. ﴿وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۴۶.

جذبه عبادت او است که عالم را به سوی خدای متعال می کشد. مثل آهن ربا جذب می کند و بقیه را در میدان جاذبه خودش قرار می دهد، او مجذوب است و شعاع جذبه الهی ای که در وجود حضرت قرار داده شده - که مستغرق است - بقیه عالم را به سمت خدا دعوت می کند. همه موجودات در ظرف خودشان به سمت خدا حرکت می کنند؛ اما کسی که داعی است و این توحید ساری در همه خلقت، ناشی از دعوت او است، انوار پاک معصومین علیهم السلام هستند که خدای متعال، آنها را ناظر قرار داده است.

این روایت در «بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ» است که^۱ محمد بن سنان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: شیعیان شما در باب مقامات شما اختلاف کرده اند. چون مراتب شیعیان، مختلف بوده است؛ از اول مختلف بوده و بعد هم مختلف خواهد شد، چون درجات، فرق می کند: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۲ عده ای مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستند و اسرار ولایت را می فهمند، اما عده ای هم شیعه معمولی هستند. حضرت در پاسخ فرمودند: برای خدا شریک قرار ندهید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ». ولی بعد فرمودند: «ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّنُوهُمَا أَلْفَ دَهْرٍ» این سه نور مطهر را آفرید و هزار دوران گذشت، اما هیچ خبری نبود. «ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ» خلقت عالم، بعد از آن شروع شده است؛ «فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا» خدای متعال آنها را شاهد بر خلقت قرار داده است و آنها بر همه خلق حاضر و ناظرند.

ممکن است برای ما این تصور، عجیب باشد: مگر می شود حقیقتی همه جا حاضر باشد و این قدر عظمت داشته باشد؟! مثالش در همین عالم دنیا فراوان است. مثلاً وقتی خورشید

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّنُوهُمَا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يَحْرُمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقْدَمَهَا مَرَقٌ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذَهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۵.

۲. ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾؛ سوره صافات، آیه ۸۳.

طلوع می‌کند، نورش در میلیون‌ها خانه می‌افتد. این طور هم نیست که وقتی می‌خواهد در این خانه بتابد، باید از آن خانه کم بگذارد. بلکه منافعش همزمان به میلیون‌ها و میلیارد‌ها نفس، می‌رسد. این طور نیست که وقتی ما از نور خورشید منتفع می‌شویم، از منفعت بغل‌دستی‌مان کم می‌کنیم. نه؛ این قدر این نور گسترده است که همه استفاده می‌کنند و از هیچ کس هم کم نمی‌آید. بلکه بالاتر؛ هیچ کسی به حقیقت استفاده از این نعمت نمی‌رسد، مگر خواص.

انوار معصومین علیهم‌السلام این طور است؛ بر همه عالم می‌تابد و همه عالم می‌توانند استفاده کنند، از هیچ کس هم کم نمی‌آید. این طور نیست که اگر کسی بخواهد از دعوت و هدایت معصوم علیه‌السلام بهره‌مند شود، باید از دیگری کم بگذارد. اگر همه عالم هم مالک‌اشتر شوند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام همه را به سمت خدای متعال می‌برد و از هیچ کسی هم کم نمی‌گذارد. این طور نیست که وقتی حضرت به او التفات پیدا می‌کنند، از کس دیگری کم می‌گذارند. بلکه اصلاً هیچ کسی نیست که بتواند در ظرف خودش همان سهمی را که دارد، ببرد و درست از این دعوت استفاده کند و با عمق جان خود ندای آن دعوت را بشنود؛ چون اگر شنید، راه می‌افتد و اگر این دعوت به اعماق وجود انسان برسد، جذبه این دعوت انسان را با خود می‌برد.

بنابراین آنها هستند که داعی الی الله به معنی مطلقش هستند: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ». این دعوت به سوی خدا هم جلوه مجذوبیت خودشان است. این تعبیر، بیان همین معنا است: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا صَلي الله عليه و آله و سلم عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» مقام عبودیت مطلقه، مقام - به تعبیر آقایان - فنا، مقام اینکه هیچ نمی‌بیند و خاشع محض، ساجد محض و راکع محض است و همه عمرش از اول تا آخر در حال سجده بوده است؛ این نور از سرآغاز خلقت تا پایان، غرق در سجده خدای متعال است، این است که رسالت را به دنبال می‌آورد و حضرت رسول می‌شود.

اهل بیت، اولین اجابت کننده و اولین داعی

اگر آنها «الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» هستند، برای این است که خودشان اول از همه آن دعوت را اجابت کرده‌اند. «أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ» خود خدای متعال است، ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ

السَّلامُ؛ و آنها هستند که این دعوت را اجابت کردند و با تمام وجود، جذبه دعوت الهی را دریافت کردند و شیرینی آن دعوت که خدای متعال آنها را فرا می خواند، کام آنها را شیرین کرده و مشتاقانه اجابت کرده اند.

واقعاً اگر کسی شیرینی دعوت خدا را بفهمد که خدا دارد انسان را صدا می زند، با سر به سمت آن می رود. امثال من، شیرینی و جاذبه دعوت های دیگر - مثل دعوت دنیا یا دعوت دیگران - را می فهمیم و با سر هم می رویم! اما آنهایی که جذبه دعوت الهی را فهمیده اند که خدا دارد صدا می زند و می گوید به طرف من بیایید، اول کسی از آنها که در عالم ذر - که یکی از عوالم است؛ همه عوالم نیست - اجابت کرد و بر دیگران سبقت گرفت، نبی اکرم ﷺ است. در کافی شریف، در اول کتاب ایمان و کفر دارد که^۱ از حضرت سؤال شد که شما آخر انبیاء ﷺ هستید؛ پس چرا بر همه سبقت گرفتید؟ فرمودند: به خاطر اینکه در عالم ذر وقتی خدا صدا زد، اول کسی که اجابت کرد، من بودم.

بعد خدا آن امتحان سنگین را پیش آورد و آتشی برافروخت و فرمود: در این آتش بروید! همان جا مردم و مخلوقها دو دسته شدند: یک عده با تمام وجود در آتش رفتند و آتش برایشان گلستان شد. امتحان خدا همیشه این طور است؛ از دور، سخت می نماید، اما وقتی رفتی، رحمت خدا انسان را فرا می گیرد. اما آن دسته ای که اباء کرده و نرفته بودند، وقتی دیدند خبری نشد و تجربه کردند که برای اینها گلستان شد، گفتند: خدایا! ما توبه می کنیم؛ ما هم حاضریم! خدا پذیرفت و دوباره فرمود: این دفعه بروید. باز وقتی کنار آتش رسیدند، اباء کردند. امتحان، این طور است؛ ده بار هم که انسان تجربه کرده باشد، برای بار یازدهم نمی تواند؛ چون ظاهرش هیبت دارد و توکل می خواهد که انسان جرأت کند و وارد میدان شود. اما وقتی وارد میدان شد، برایش گلستان می شود و از صحنه ابتلائی که خدا برایش پیش

۱. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَأَى شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بَعَثْتَ آخَرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» فَكَنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ ﷺ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.

آورده، لذت می‌برد. باز برای بار سوم تکرار شد و خدای متعال فرمود: بروید! دوباره رفتند و دیدند گلستان شد. اینها هر بار رفتند و آنها هم هر سه بار نرفتند.^۱

بعضی روایات تعبیر تندی دارد که خیلی نگران‌کننده است؛ می‌فرماید: آنجا از هم جدا شدند و دیگر خیلی هم نمی‌شود دستکاری‌اش کنید. البته دار دنیا، دار توبه است و اگر کسی بتواند، می‌تواند از گذشته‌هایش هم توبه کند.

بنابراین در عالم ذر هم اول کسی که اجابت کرده، ایشان بوده‌اند. حضرت شیرینی دعوت خدا را چشیده و آن را با تمام وجود اجابت کرده است. چون اجابت کرده، خودش مقام داعی پیدا کرده است و او را ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ قرار داده‌اند تا به خدا دعوت کند.

این، خیلی مقام بالایی است که وجودش همه را به سمت خدا ببرد. خود حضرت به وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ»^۲ اگر دست یک نفر را بگیری و از جهنم نجات بدهی، برای تو از آنچه خورشید به او می‌تابد، بهتر است. وقتی هدایت یک نفر این طور است، ببینید خدا به کسی که او را هادی قرار می‌دهد، چه نعمتی می‌دهد. نوری به او بدهد که دنبال نورش مردم راه می‌افتند؛ زبان دعوت به او می‌دهد؛ عملش دعوت می‌کند؛ حالش دعوت می‌کند؛ وجودش

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتَدَأَ الْخَلْقَ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ كُنْ مَاءً عَذْبًا أَخْلُقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَ أَهْلَ طَاعَتِي وَ كُنْ مِلْحًا أَجَاأُ خَلْقِي مِنْكَ نَارِي وَ أَهْلَ مَعْصِيَتِي ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاِمْتَزَجَا فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يِلْدُ الْمُؤْمِنِ الْكَافِرُ وَ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنُ ثُمَّ أَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ إِلَى النَّارِ وَ لَا أَبَالِي ثُمَّ أَمَرَ نَارًا فَاسْجَرَتْ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَقَالَ ﴿كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا﴾ فَكَانَتْ بَرْدًا وَ سَلَامًا فَقَالَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ يَا رَبِّ أَقْلْنَا فَقَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا فَذَهَبُوا فَهَابُوهَا فَثُمَّ ثَبَّتَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ فَلَا يَسْتَطِيعُ هَوْلًا أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَوْلَاءِ وَ لَا هَوْلًا مِنْ هَوْلَاءِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۶، ح ۱.

۲. عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْيَمَنِ وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ أَيْمُ اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأَوْهٌ يَا عَلِيُّ؛ الكافي، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴.

داعی الی الله است. حضرات معصومین علیهم السلام چطور هستند که همه عالم را با وجود خودشان دارند دعوت می کنند؟

دعوت حالی و دعوت وجودی

این دعوتی هم که هست، هم دعوت با قول است، هم دعوت با عمل و هم دعوت با حال. یک عزیزی بود - خدا رحمتش کند - که در تربیت، خیلی فوق العاده بود و خیلی کار کرده بود. می گفت: همه گریه هایتان را بیرون نبرید؛ اگر نصف شب بیدار می شوید و گریه می کنید، بگذارید بچه هایتان اشک تان را در خانه ببینند تا یاد بگیرند و تربیت شوند. این همان دعوت با حال و با عمل است. وقتی حالات تان را ببینند، این حالات شما آنها را دعوت می کند. آن دوستانی که دور و بر آن آقا بودند، مجذوب حالش بودند. یکی شان به من می گفت: کس دیگری سراغ داری که مثل او آن حالات را داشته باشد تا ما به سراغش برویم؟ ما سخت شده ایم و حرف در ما اثر نمی کند. کسی را نشان بده که آن احوال را داشته باشد.

پس بعضی ها با حال و مناجات شان افراد را دعوت می کنند و معصومین علیهم السلام این طور بوده اند. بلکه از این بالاتر؛ وجودشان ^۱ دعوت است. وقتی بین مردم راه می روند و مردم خودشان را می بینند، یاد خدا می افتند. همان که در روایات دارد با کسی مجالست کنید که «يَذْكُرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ»^۱ خودش شما را به یاد خدا بیندازد.

در باب امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات هست که ذکر را به حضرت تفسیر می کند. وجود حضرت، ذکر الله و توجه است.^۲ نه اینکه فقط زبان شان ذکر می گوید و کلام شان ذکر است،

۱. عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «قَالَتِ الْخَوَارِثُ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نَجَّالِسُ قَالَ مَنْ يَذْكُرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يَرْعِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹، ح ۳.

۲. عَنْ سَعْدِ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ يَا سَعْدُ أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدُ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ فَالْتَهُمِي كَلَامَ وَ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ رِجَالٌ وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

بلکه حقیقت وجودشان، همه‌اش توجه به حضرت حق و ذکر است. کسی که وجودش ذکر الله شد، همه وجودش ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ می‌شود.

راه بهره‌مندی مومنین از مقام دعوت ائمه

بنابراین، اگر همه مراحل خلقت مستغرق در توحید هستند، به تبع این دعوت است. این دعوت هم دعوتی است به تبع دعوت خدای متعال. این حضرات دعوت خدای متعال را اجابت کردند و شعاع آن دعوت در وجودشان ظهور کرد و ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ شدند. هر کس هم دعوت معصومین علیهم‌السلام را اجابت کند، به هر میزان که اجابت کند، خودش داعی و هادی می‌شود. آنها با زبان حکمت و موعظه و مجادله دعوت کرده‌اند؛ اگر کسی جذب آن دعوت‌ها شد، با همان زبان‌ها می‌تواند دعوت کند.

کسی که فقط مجادلات قرآن را می‌فهمد، با زبان مجادله می‌تواند دعوت کند و دیگر بیشتر ظرفیت ندارد. کسی که مواعظ قرآن را اجابت کرده، زبان موعظه پیدا می‌کند. کسانی بودند که حرف که می‌زدند، اولین کلام‌شان همه جان‌ها را می‌لرزاند. این کسی است که جذب موعظه شده و حالا می‌تواند موعظه کند. چون موعظه با حرف نیست؛ موعظه، یک جریان است.

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ»^۱ حقیقتاً «كَلَامُكُمْ نُورٌ» مستغرق در نور الهی هستند و لذا نور الله شده‌اند. همه وجودشان نور است؛ کلام‌شان نور است و از دهان‌شان نور خارج می‌شود. لذا دیگران را هم نورانی می‌کنند؛ قلب آماده را نورانی می‌کنند. وقتی بارقه این کلام به قلب می‌خورد، قلب روشن می‌شود.

اگر کسی مجذوب دعوت ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام شد، خودش هم می‌تواند داعی باشد. البته بستگی دارد کدام دعوت را اجابت کرده باشد. بعضی‌ها موعظه‌شان گیرا است، ولی با زبان برهان نمی‌توانند کسی را دعوت کنند. در مقابل بعضی‌ها خوب بلدند استدلال کنند، ولی بلد نیستند موعظه کنند. هرچه هم وارد فضای موعظه شوند، خراب می‌کنند. در مورد خود من این طور است که هیچ وقت رسم موعظه کردن نیست؛ چون می‌دانم موعظه کردن، حساب و

کتاب دارد. مگر یک موقع حدیث بخوانیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». اما کسی که جذب موعظه‌ها نشده، معنا ندارد موعظه کند.

جدال احسن هم به تعبیر این روایت: «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ» جدال بالقرآن است. خیلی از تعاریفی که ما یاد گرفته‌ایم و دائم به قرآن تحمیل می‌کنیم، تحمیل است. نه حکمت در قرآن به معنای برهان است، نه موعظه یعنی خطابه. اینها اصطلاحاتی است که قبل از قرآن، کسانی گفته‌اند. قرآن، کلام خدا است و باید همه را از قرآن گرفت. کسی آمده و تقسیماتی کرده است؛ اینکه همان را در قالب قرآن بریزیم و مردم را در حصار این اصطلاحات محدود کنیم، ظلم به قرآن است. مجادله‌ای که قرآن می‌گوید، مجادله‌ای نیست که آنها می‌گویند؛ بلکه در روایت فرمود: جدال بالأحسن، جدال بالقرآن است؛ یعنی با زبان قرآن مجادله کنید. البته جدال‌های قرآن، خودش بحث مفصلی می‌طلبد.

حکمت هم در آن روایت نورانی ذیل آیه: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱ فرمود: حکمت یعنی «طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»^۲ حکمت، اطاعت و معرفت است. آن است که خیر کثیر است، نه برهان.

بنابراین، ائمه هدايت معصومین (علیهم‌السلام)، «الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» هستند. وجودشان، عمل‌شان، صفت‌شان، فعل‌شان و کلام‌شان دعوت الی الله است. جز به خدا دعوت نمی‌کنند. همه وجودشان جذبه به سوی خدا است. آنها هر کسی را که متوجه آنها شد، به سوی خدا دلالت می‌کنند.

۱. «يُؤْتَى الْحِكْمَةُ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» فَقَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۱.

۲. مقام «دلیل علی مرضاء الله»

«وَالْأَدِلَاءُ عَلَى مَرْضَاءِ اللَّهِ»^۱ بعد از دعوت هم دلالت است که مقداری درباره آن بحث کردیم، ولی مطالب فراوان دیگری هم دارد. گفتیم که آنها دال به سوی خدا هستند؛ یعنی راهنمایی می‌کنند و رها نمی‌کنند، بلکه تا قدم آخر دستگیری می‌کنند. کسی را که دعوت کردند و اجابت کرد، دیگر رهایش نمی‌کنند. چون آنها منتظر این اجابت هستند. دعوت از آن طرف شروع می‌شود. آنها مجذوب‌اند و مشتاقانه آمده‌اند؛ لذا از دعوت‌شان لذت می‌برند.

دلالت و بلاکشی

پیامبر گرامی اسلام ﷺ - حالا چه تعبیری کنم - واقعاً از رسالت‌شان لذت می‌بردند: «مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ»^۲ برای همین با بلاء خودشان هم دعوت می‌کردند، هم دلالت. هستی‌شان را می‌دادند تا آنهایی که می‌خواهند راه بیفتند، برسند: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۳. این، دلالت است. خودشان چراغ راه می‌شدند؛ شمع می‌شدند و می‌سوختند تا همه را روشن کنند. وجود آنها نور بود و این نور

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. قَالَ الْمُصْطَفَى ﷺ: «مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ»؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳. عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ: «وَأُعْطِيَتْهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَلَتْهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَّتِهِ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى»؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱۷، مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل ششم، زیارت اربعین.

را ساطع می کردند. چگونه؟ با مثل عاشورا: «إِنَّ الْحُسَيْنَ... مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ»^۱. همین نور است که دیگران را دلالت و جذب می کند و با خودش می برد. اگر کسی می خواهد دلالت کند، باید چراغ روشن کند. آنها این چراغ را با وجود خودشان روشن می کردند و همه راه خدا را روشن کرده اند؛ لذا هیچ کجای راه خدا مبهم نیست. در خود زیارت جامعه می فرماید: شما امر و نهی خدا را اظهار کردید؛^۲ هیچ خواستی نبوده که کسی بخواهد بفهمد خواست خدا چیست، اما نتواند بفهمد؛ این طور نیست. هر کس بخواهد بفهمد در هر مرتبه ای از مراتب خدا از ما چه می خواهد، این دلالت واقع شده است: «وَالْأَدِلَّةُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

مراتب دلالت به حسب درجات اجابت

منتهی انسان باید اجابت کند تا این دلالت به او برسد. آنها دعوت کرده اند و دعوت شان هم مراتب دارد. از جماد و نبات تا کامل ترین انسان ها هم مشمول این دعوت هستند و هنوز هم دارند دعوت می کنند. به هر جا برسی، باز هم دارند دعوت می کنند. البته اگر در منزلتی توقف کردیم، دیگر دلالت بعدی نیست؛ اما اگر دعوت را اجابت کردیم، دلالت بعدی می آید.

دلالت هایی که برای وجود مقدس ابراهیم خلیل علیه السلام است، ربطی به ما ندارد. هدایتش و دلالتش می کنند. در این امتحان عظیم، می خواهد فرزندش را ببرد و قربانی کند. هم دعوت است، هم دلالت. در همه مراتب خلقت، هم دعوت آنها جاری است، هم دلالت آنها، تا انسان چقدر اجابت کند. هر کس زودتر و بهتر اجابت کرده باشد، دلالت های بیشتری برایش هست. از آن طرف است که دلالت ها، انوار و هدایت ها می آید؛ و گرنه، اگر دلالتی نباشد، انسان نمی تواند برود. دعوت هست، انسان هم سر برداشته و می خواهد برود، اما دلالت هم باید

۱. امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی چنین فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹.

۲. «وَالْمُطْهَرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ».

باشد. راهی باید باشد تا آن راه را هموار کنند و انسان را قدم به قدم ببرند؛ موانعش را بردارند و مخاطراتش را گوشزد کنند. آن دلالتی که بعضی از معلم‌های ربانی قدم به قدم با شاگرد می‌کرده‌اند، معصومین علیهم‌السلام نسبت به همه در همه مراتب می‌کنند.

۳. طلب وفور دائمی در اطاعت اوامر الهی «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»

«وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۱ یا «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۲ آنها با تمام وجود، مستقر یا مستوفر در امر خدا هستند.

معنای «مستوفر»

معنای مستوفر این است: یعنی به وفور امر الهی را امتثال می‌کنید. هیچ امری نیست که زمین بماند. مستوفر هستند و دائماً طلب وفور می‌کنند. چون انسان ظرفیتی دارد؛ به حدی که رسید متوقف می‌شود. مثلاً نافله شبش را خواند، دیگر برایش بس است؛ یا زیارت جامعه را خواند، زیارت عاشورا را خواند، از فقیر دستگیری کرد، به فلان رَحْمَش سرکشی کرد، دیگر برایش بس است و لذا متوقف می‌شود. چون مستوفر نیست که طلب وفور کند و بخواهد هرچه امر هست، امتثال کند؛ یعنی هرچه امر می‌رسد، کمرش خم نشود و مشتاق بیشتر باشد. مستوفر در امر باشد و دنبال امر و فرمان خدا بگردد تا امتثال کند و هیچ امری از اوامر خدا بر زمین نماند.

این خیلی مهم است. مثلاً حضرت امیر علیه‌السلام در شب هزار رکعت نماز بخواند، به فقرا رسیدگی کند و... در روز هم همین طور است؛ هم مرد میدان جنگ باشد، هم مرد گریه باشد و همه اینها را با هم داشته باشد و مستوفر در امر باشد. در آن روایت دارد که امام سجاد علیه‌السلام عبادت بسیار سنگینی می‌کردند. به حضرت عرض کردند: آقا! چقدر عبادت می‌کنید؟! فرمودند: آن کتاب عبادت‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بیاورید! و شروع به خواندن کردند. بعد

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. همان فراز از زیارت جامعه کبیره با توجه به اختلاف نسخه‌های خطی

فرمودند: چه کسی می تواند مثل جدم امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت کند؟! این، عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام است،^۱ آن هم بقیه امورش: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

گاهی انسان مواظب مکروهات و مستحبات را از دست می دهد؛ یعنی به یک مستحب که می پردازد، از دومی غافل می شود؛ به ترک یک مکروه که می پردازد، از آن یکی غافل می شود. به اینها می پردازد، از واجباتش - خدایی نکرده - غافل می شود. که این خیلی بد است که مستحبات، انسان را از واجبات باز بدارد. اما گاهی انسان مستوفر است؛ یعنی توانا است و همه این بارها را با هم برمی دارد. همان است که در آن روایت فرمود: به مؤمن روح القوه داده اند^۲ که می تواند بندگی کند؛ لذا مستوفر است.

تفسیر مقام «مستوفر» به اطاعت همه امرها و با تمام وجود

طبق این تعبیر، ائمه هدایت معصومین علیهم السلام «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هستند؛ یعنی دنبال وفور امر هستند و همه امرها را با تمام وجود به جان می خرنند و جوری هم امتثال می کنند که

۱. عَنْ سَعِيدِ بْنِ كُثُومٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأُطْرَاهُ وَ مَدَحَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «... وَ مَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا الْكَرَائِسُ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ مِنْ كُفٍّ دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّهُ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبُ شَبَهًا بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَ فَقْهِهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ لَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنَهُ علیه السلام عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَأَاهُ قَدْ اصْفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَ رِمَصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبَرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَ رَمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءَ فَبَكَيْتُ رَحْمَةً لَهُ وَ إِذَا هُوَ يُفَكِّرُ فَاتَّقَتْ إِلَى بَعْدِ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقَالَ يَا بَنِي أَعْطَنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئًا سِيرًا ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّرًا وَ قَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيِّ علیه السلام؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «... وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمِيْمَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۱.

خدا در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: ﴿طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۱ نگفتم این قدر خودت را به مشقت بینداز! حضرت ده سال سر پنجه پایشان می‌ایستادند و خدا را عبادت می‌کردند. نافله شب را حضرت سه قسمت می‌کردند؛ همین که چشم‌شان گرم می‌شد، بلند می‌شدند و با آداب وضو می‌گرفتند و چهار رکعت نافله می‌خواندند و می‌خوابیدند. دوباره چشم‌شان که گرم می‌شد، بلند می‌شدند و چهار رکعت دیگر می‌خواندند. دوباره چشم‌شان که گرم می‌شد، بلند می‌شدند و شفع و وتر را می‌خواندند و دیگر بیدار بودند تا متصل به نافله صبح و نماز صبح می‌شد.

گستره مقام «مستوفر» به تناسب گستردگی ماموریت ائمه

تازه این «الْمُسْتَوْرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»، در ظرف خود آنها است. هر کس به اندازه ظرفش تکلیف روی دوشش می‌آید. وقتی به کسی عائله می‌دهند، تکلیفش زیاد می‌شود. حالا همه عالم، عائله نبی اکرم ﷺ هستند و ایشان هم اوامری دارد؛ یک سری اوامر در ارتباط خودش با خدای متعال است، یک سری اوامر هم در ارتباط با همه خلقت است. حضرت مستوفر است و همه این بار را برمی‌دارد.

خدای متعال هم می‌داند بار را باید روی دوش چه کسی بگذارد: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲ ما یک ذره بار روی دوشمان سنگین شود، شانه خالی می‌کنیم. به ما بگویند یک نفر را برسان، اگر با زبان باشد، بله انجام می‌دهیم. مثل آن آقا که گفت: حرف هر چه بخواهی، می‌زنم؛ ولی پول خبری نیست! گریه برایت می‌کنم، اما پول خبری نیست! اگر به ما بگویند: یک نفر را برسان؛ یعنی باید برسانی‌اش و برای این کار، باید خرجش کنی و عاطفه و وقت و عمر و فکرت را بگذاری و برایش دلسوزی کنی تا بارش را بگیری و دشمن را دفع کنی. بعد هم بگویند: این انسان است و لطیف است؛ باید مراقب باشی تند و کند نشوی.

۱. ﴿طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾؛ سوره طه، آیات ۲-۱.

۲. ﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۴.

مثلاً یک فرزند را به ما بسپارند و بگویند تربیت کن، آیا واقعاً می‌توانیم؟! جیش را پر می‌کنیم، اما از دلش غافلیم؛ یا به دلش می‌رسیم، اما از آن طرف از امور دیگرش غافلیم. کدام یک از ما واقعاً توانسته‌ایم این بار را برداریم، و فقط یک انسان یعنی فرزند خودمان را برسانیم؟ انسان می‌گوید: خدایا! به من خانه بده؛ مال بده! خدای متعال یک انسان را در اختیار تو قرار می‌دهد، از این بالاتر؟! کدام یک توانسته‌ایم بارش را برداریم؟!

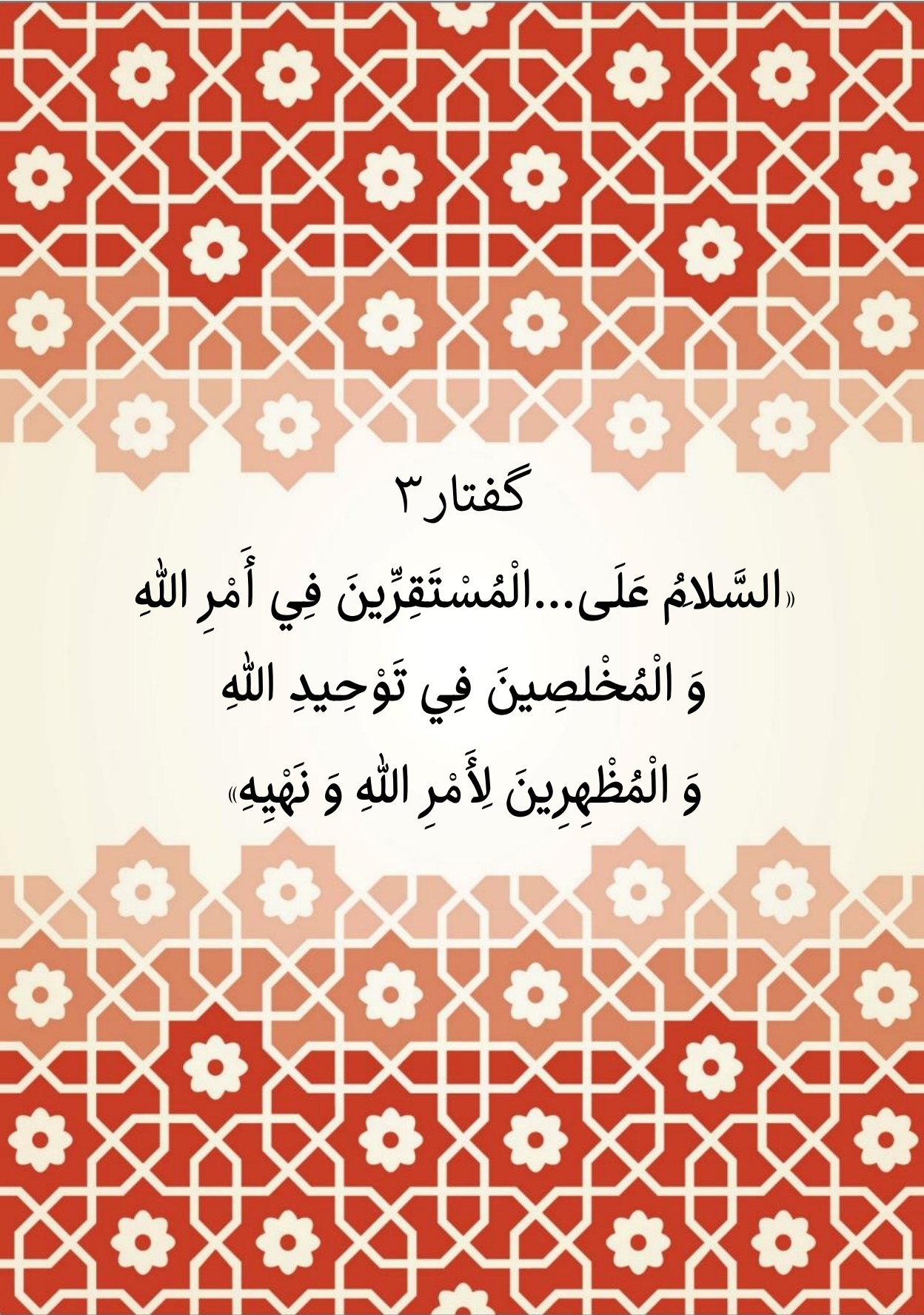
حالا یک عالم - از انبیاء علیهم‌السلام بگیر فَمَنْ دُونَهُ - را به حضرت سپرده‌اند و حضرت باید مراقب اینها باشد: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هیچ کجا هم کم نیاورده و هیچ کجا هم تند و کند نشده است. یعنی یک جا نسبت به یک نفر هم تند و کند نابجا نشدند و لذا صاحب خلق عظیم هستند.^۱

میلیاردها انسان را به یک نفر بسپارند و بگویند: اینها را برسان! اینجا باید بجنگی، اینجا باید صلح کنی، با این باید ملاطفت کنی، با این باید سختگیری کنی و امثال اینها. هیچ کدام از این اوامر هم او را از امر دیگر غافل نکند. بتواند همه را ببرد و با هر کدام متناسب با نفس خودشان حرف بزند. برای همه یک جور حرف نزند و با همه یک جور برخورد نکند. یکی را تند و یکی را کند نکند. خیلی کار سختی است و فقط کار خودشان است.

بعضی از علمای بزرگ وقتی منبر می‌رفتند، بعد استغفار می‌کردند و می‌گفتند: ما حرف‌هایی زدیم؛ ولی چه کسی جلو افتاد، چه کسی تند شد، چه کسی کند شد؟! نمی‌دانیم! فقط معصوم علیه‌السلام است که وقتی حرف می‌زند، با هر کسی به زبان خودش صحبت می‌کند. یک جمله هم می‌گوید، اما مثل قرآن می‌ماند. قرآن این طور است؛ یک آیه قرآن که نازل می‌شود، این آیه به هر کس به اندازه وجود خودش مطلب عطا می‌کند. معصومین علیهم‌السلام هم این طور هستند؛ وقتی یک کلام می‌گوید، در این یک کلام به هر کس به اندازه خودش عطا می‌کند. این به اندازه وسعت وجودی آنها است: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

یا «وَالْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» که ان شاء الله این را بعد تقدیم می‌کنم.

۱. «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»: سوره قلم، آیه ۴.



گفتار ۳

«السَّلَامُ عَلَى... الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ

وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ

وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ»

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

۱. مقدمه‌ای پیرامون زیارت امام

مراقبه در معرفت امام

عرض ما در باب فرازهایی از زیارت جامعه کبیره بود. ضرورت پرداختن به این معارف، از این نظر است که اساس دین با معرفت ولی خدا محقق می‌شود. تمام تلاش کسانی که ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام و معرفت آنها را به دست نیاورده‌اند، تلاش در بیراهه است و اگر آنها را از خدای متعال دور نکند، نزدیک هم نمی‌کند: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا»^۱ شما به مقام صلاح نمی‌رسید - البته اگر بنا است اصلاح شوید - تا به مقام معرفت برسید. معرفت، مقدمه اصلاح شدن انسان است. «وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا» این معرفت هم بعد از تصدیق و تسلیم است.

لذا انسان باید ریاضت و مراقبه اصلی خودش را در این راه قرار دهد. یعنی به جای اینکه در امور جزئی مراقبه کند - که البته آنها را هم باید مراقبه کند - همه این مراقبه‌ها باید به مراقبه‌های در امر معرفت امام علیه‌السلام و تسلیم بودن به ائمه علیهم‌السلام برگردد؛ کما اینکه همه مراقبه‌ها باید

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۳۰ مصادف با هشتم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبَوَاباً أَرْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أُولَئِهَا إِلَّا بِأَخْرِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۶.

به توحید برگردد. آنهایی که اهل محاسبه و مراقبه و دقت هستند، باید همه مراقبات شان به توحید بازگشت کند؛ چون دیگر در عرض توحید، مراقبه ای نیست.

اینکه انسان آخر شب مراقبه می کند که مثلاً امروز چقدر نماز خوانده ام، خود نماز موضوعیت ندارد؛ بلکه باید مراقبه کند و ببیند چقدر خدا را عبادت کرده است. اینها طریق عبادت هستند و اگر موضوعیت پیدا کردند، انسان از مسیر منحرف می شود. اگر برای نمازش، روزه اش یا برای هر چیز دیگری در عرض توحید موضوعیت قائل شد، در مراقبه، رهن انسان می شود؛ چون انسان مقید می شود و همین عبادت ها را کم و زیاد و اندازه گیری می کند. در حالی که آن چیزی که پشتوانه است، حقیقت توحید است.

در قدم بعد هم مراقبه باید مراقبه در امر معرفت و ولایت باشد. یعنی وقتی یک سال از عمر انسان می گذرد، اولین مراقبه این است که ببیند معرفتش نسبت به ولی خدا چقدر اضافه شده و چقدر تسلیم تر شده است. بقیه امور در این مسیر، جزئیات اند. اگر آخر شب هم می نشیند و محاسبه می کند، باید ببیند امروز تسلیم بوده است یا نه. همه مراقبه ها از این مسأله باشد، نه مراقبه از ظاهر.

در روایات ما هست که حضرت فرمودند: باطن گناه، ولایت ائمه جور است^۱ و باطن عبادت، ولایت ما است: «نَحْنُ الصَّلَاةُ»، «نَحْنُ الزَّكَاةُ»، «نَحْنُ الْحَجَّ»^۲. اگر انسان مراقبه می کند،

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۰.

۲. عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الصِّيَامُ وَ أَنْتُمْ الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجَّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قَبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِنَّمَا تُكَلُّوا وَجْهَ اللَّهِ﴾ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عَدُونَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ﴾ وَ ﴿الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ﴾ وَ

باید هم ظاهر نماز را ببیند، هم ببیند واقعاً چقدر به آن محیط امن ولایت راه پیدا کرده است. اساس، این است.

اگر انسان به این معرفت رسید و تسلیم شد، می‌تواند به همه مقامات برسد. و إلا اگر این را نداشت و در جزئیات عبادات مستغرق بود و از آن جهت کلی عبادات غفلت کرد - که اینها برای این است که ما به محیط ولایت راه پیدا کنیم و با ولایت آنها به مقام توحید برسیم و موحد شویم - ریاضت‌های انسان، او را دور می‌کند.

زیارت، طریق کسب معرفت امام

یک قسمت عمده راه معرفت هم همین زیارات است. البته خود این گفتگوها هم چون کلمات نورانی معصومین علیهم‌السلام است، مؤثر است و نورانیت ایجاد می‌کند، و گرنه اینها کافی نیست؛ بلکه تنها بخشی از کار است. انسان باید این معارف را بخواند و بعد هم خودش اهل زیارت باتوجه باشد و بعد هم به دنبالش اهل عمل شود. آن وقت آن معرفت‌های حقیقی به دنبالش می‌آید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱. پس این حرف‌ها کفایت نمی‌کند، ولی لازم است. یعنی این معارف هم باید گفته شود، به‌خصوص آنجایی که کلمات نورانی معصومین علیهم‌السلام هست.

ارتباط معصومین با خداوند، وجهه اصلی معرفت امام

عرض ما در این فقرات از زیارت جامعه بود که شأن ائمه هدايات معصومین علیهم‌السلام را نسبت به خدای متعال بیان می‌کند که اصلی‌ترین شأن آنها هم هست. اگر انسان این شأن معصومین علیهم‌السلام را نشناخت، بقیه شئون معصومین علیهم‌السلام برایش شناخته شدن نیست. در آن دعای معروفی که از زراره نقل شده، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: در عصر غیبت، فتنه‌های سنگینی پیش می‌آید؛ مداومت بر این دعا داشته باشید تا از آن فتنه‌ها نجات پیدا کنید: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي

←

﴿الْأَصْنَامُ﴾ وَ ﴿الْأَوْثَانُ﴾ وَ الْجِبْتُ وَ ﴿الطَّاغُوتُ﴾ وَ ﴿الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنَزِيرِ﴾؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۲۱.

۱. ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾: سوره حجر، آیه ۹۹.

نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي^۱

معرفت حجت، به معرفت الله است. باید خدا را شناخت تا معرفت حجت واقع شود.

البته این با آن فقره زیارت جامعه کبیره که «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدْءًا بِكُمْ^۲» هم منافات ندارد. اگر کسی می‌خواهد به سمت خدای متعال حرکت کند، باید از باب معصومین (علیهم السلام) وارد شود. این، قابل جمع است. ولی مثل این تعبیری که می‌فرماید: «اگر کسی تو را نشناسد، رسولت را نمی‌شناسد و ائمه (علیهم السلام) را نمی‌تواند بشناسد، یعنی حجت را نمی‌تواند بشناسد. و اگر حجت را شناخت، دین را شناخته»، شاید معنایش همین است که معرفت معصومین (علیهم السلام) به حقیقت‌شان، معرفت ارتباط آنها با خدای متعال است؛ یعنی شئون حقیقی آنها همان شئون ارتباط‌شان با خدای متعال و مقام عبودیت‌شان است و این مقام عبودیت است که سایر کمالات را به دنبال می‌آورد.

لذا وجه اصلی معرفت معصومین (علیهم السلام) این است که انسان ارتباط آنها را با خدای متعال درک کند. این ارتباط هم از ارتباط اراده آنها هست - یعنی این که چطور اراده‌شان را تسلیم کرده‌اند - تا مقام محبت و امثال اینها. و بعد هم آن عطایی که به آنها شده است و اینکه اسماء الله و تجلیات الهی هستند و سایر شئونی که برایشان بیان شده است.

در این فقراتی که می‌خواندیم، جنبه ارتباط معصومین (علیهم السلام) با خدای متعال بیان شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْإِدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» وجود آنها و همه هستی‌شان یعنی فعل و قول و ذات‌شان جز دعوت به خدای متعال و دلالت به سوی خدای متعال نیست؛ هیچ دعوتی

۱. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنَّ لِلْعُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لَمْ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ... قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَى شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۲. زیارت جامعه کبیره

به سوی خودشان ندارند و تمام وجودشان هدایت به سمت خدای متعال است. اگر کسی متوجه آنها شد، آنها انسان را به هیچ چیز فرا نمی‌خوانند و هدایت نمی‌کنند، مگر به سوی خدای متعال.

۲. «استقرار» در امر الهی، نقطه قرار و آرامش ائمه «المُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»

«وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» (وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ؛ از خصوصیات دیگر معصومین^{علیهم‌السلام} این است که مستقر در امر خدا هستند و استقرار در امر پیدا کرده‌اند.

وقتی یک گیاه یا یک درخت رشد می‌کند، به یک نقطه که می‌رسد، آن نقطه قرارگاهش است؛ دیگر آنجا توقف می‌کند و بیشتر رشد نمی‌کند. یعنی آن نقطه کمالی که پیدا می‌کند، مستقرش می‌شود. قرارگاه یک شیء، نقطه کمال او است. وقتی انسان به دنیا می‌آید، رشد می‌کند. اما به یک نقطه که می‌رسد، آنجا مستقرش می‌شود و قرار پیدا می‌کند.

در این تعبیر: «المُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» آن جایی که معصومین^{علیهم‌السلام} قرار پیدا می‌کنند و آرام گرفته‌اند، قرار در امر خدا است. به نقطه‌ای رسیده‌اند که قرارگاه‌شان امر خدا است؛ مستقر در امر خدا هستند و همه وجود آنها تابع امر الهی است.

تفسیر «استقرار» به اشتغال دائمی به امر الهی

یکی از معانی‌ای که برای این عبارت نورانی شده، این است که ائمه هدایت معصومین^{علیهم‌السلام} به نقطه‌ای رسیده‌اند که علی‌الدوام مشغول به امر الهی هستند و هیچ اشتغالی جز به امر خدا ندارند.

اشتغال‌ها با هم فرق می‌کند. در مناجات امام سجاد^{علیه‌السلام} هست که «أَسْتَغْفِرُكَ... مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۱ خدایا! هر اشتغالی که به غیر طاعت تو بوده، با هر نیتی که بوده، استغفار

۱. الْمُنَاجَاةُ الثَّلَاثَةُ عَشَرَ (مُنَاجَاةُ الذَّاكِرِينَ) لَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ: «... وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ...»؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱.

می‌خواهد؛ چون انسان را دور و زمین‌گیر کرده است. حالا هر اشتغالی که باشد؛ اشتغال به نفس یا اشتغال به دنیا: «مِنْ كُلِّ شُغْلٍ يَغْيِرُ طَاعَتِكَ».

مؤمن باید به جایی برسد که نه تنها نماز و روزه‌اش، بلکه همه اشتغالاتش و همه کارهایی که می‌کند، ریشه در امر و فرمان خدا داشته باشد و امر خدا او را به حرکت در بیاورد. در باب مؤمن هست که «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^۱ مؤمن مثل کوه استواری است که طوفان‌ها هم او را به لرزه در نمی‌آورند؛ تا چه رسد به یک لذت و یک شیرینی.

گاهی یک منظره زیبا در دل امثال ما طوفان ایجاد می‌کند و قرارمان را به هم می‌زند؛ گاهی یک لذت کوتاه، ما را بی‌قرار می‌کند؛ گاهی سر سفره که می‌نشینیم، برای یک لقمه بی‌قرار می‌شویم و در دل‌مان طوفان ایجاد می‌شود. پس طبیعی است که سایر جلوه‌های دنیا و بالاتر از دنیا هم ما را به حرکت درمی‌آورند. اما مؤمن، آن کسی است که طوفان‌ها هم او را به حرکت در نمی‌آورند و آرام است. مستقرش کجا است؟ امر الهی. فقط امر خدا او را به حرکت درمی‌آورد. آن چیزی که این دل را طوفانی می‌کند و به حرکت درمی‌آورد و به شور و امی دارد، امر خدا و خواست و طلب او است. فقط این طلب است که در این جان‌ها جاری می‌شود و آنها را به حرکت درمی‌آورد.

تأملی در معنای قرآنی «استقرار»

ائمه هدايات معصومین علیهم‌السلام، مستقر در امر خدا هستند. این مطلب در قرآن، با عبارات مختلفی بیان شده است. یک تعبیر این است که می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾^۲ همه آن کسانی که در آسمان و زمین هستند، یعنی اهل آسمان و زمین، ملک حقیقی خدا هستند و از خدا هستند. تعبیر عام‌ترش

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلِ يُسْقَلُ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْقَلُ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

۲. ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۱۹.

این است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ همه آنچه در همه ملکوت و ملک عالم، یعنی در عوالم بالا و پایین است، ملک خدای متعال است: ﴿لَهُ﴾.

بعد می‌فرماید: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ عده‌ای هستند که مقام عند الله دارند؛ آنها ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ از عبادت خدای متعال استکبار ندارند، ﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ از عبادت هم خسته نمی‌شوند. بعد می‌فرماید که تمام شب و روزشان به تسبیح خدا مشغول هستند: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾^۱ هیچ سستی‌ای به ایشان دست نمی‌دهد؛ بلکه تمام آنات و لحظات‌شان به تسبیح خدا مشغول هستند. این تسبیح، از تسبیح قلبی هست تا تسبیح عملی. تمام لحظات و آنات‌شان غرق در تسبیح خدا است و در این تسبیح کردن، خسته و سست نمی‌شوند. این طور نیست که ساعتی مشغول تسبیح هستند و ساعتی نیستند. آنی از این تسبیح و توجه به حضرت حق فارغ نشده‌اند. ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ نه لحظه‌ای استکبار - یعنی غفلت، انانیت و خودبینی - آنها را می‌گیرد تا از خدا غافل شوند و خاشع نشوند و نه از عبادت خسته می‌شوند.

نقطه مقابل عبادت در آیات نورانی قرآن، استکبار است. استکبار یعنی کبریا به خود بستن. اگر خشوع در وجود انسان بود، می‌شود عبادت و این عبادت در مناسکی ظهور می‌کند. ظهور این مناسک، گاهی در حالات قلبی انسان است؛ مثلاً حالت توکل، حالت رضا، حالت خوف یا حالت خشیت پیدا می‌کند و اینها هم عبادت خدا است. عبادت قلبی یعنی همین.

حالا آن قلبی که خشوعش تام است، همه صفاتی که مظاهر خشوع هستند - یعنی همه صفات کمال - در او هستند. به تعبیر حدیث عقل و جهل، همه جنود عقل و صفات کمال در او هستند.^۲ چون باطن صفات کمال، خشوع در مقابل خدا و عبودیت و خضوع است. یک

۱. ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۲۰.

۲. عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام... فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا

جلوه خضوع، می شود رضا - که جلوه کاملش است - یکی می شود حب، یکی می شود خوف و یکی می شود جُود. همه اینها ظهور خوف از خدا و خشوع در مقابل خدا است. نقطه مقابلش هم استکبار و کبرiایی است. اگر انسان برای خودش شأنی و چیزی قائل شد، دیگر نمی تواند راضی باشد؛ اگر برای غیر چیزی قائل شد، دیگر نمی تواند متوکل باشد؛ اگر خودش را دید، صفات حمیده در باطنش تبدیل به صفات رذیله می شوند. صفات رذیله، استکبار قلب هستند. حسد، استکبار قلب در مقابل خدا است؛ بخل، استکبار قلب است. انسانی که قلبش خاشع است، همه سرمایه ها را مال خدا می بیند، دیگر چرا بخل بورزد؟! قلب خاشع چطور می تواند بخل بورزد و سرمایه را آنجایی که خدا می خواهد خرج نکند؟! آن کسی که خاشع نیست، خودش را می بیند و جوری هم خودش را می بیند که سرمایه را نگه می دارد تا برای خودش خرج کند.

امام صادق (ع) در حدیث عنوان بصری به او فرمودند: ^۱ اگر می خواهی علم به دست بیاوری، اول متحقق به حقیقت عبودیت شو. عنوان بصری گفت: حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت فرمودند: سه رکن دارد؛ رکن اول این است: «أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَ» عبد

←

يَخْلُو مَنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَيَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۴.

۱. «قال الصادق (عليه السلام): لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمَكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ فَقَالَ قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثُ أَشْيَاءٍ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَ لَأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلُهُ اسْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاَهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا...» بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۷.

در آنچه خدا به رسم امانت به او داده، خودش را مالک نبیند. این، اولین شرط عبودیت است. چون کسی که احساس مالکیت می‌کند، خودش را در همین اولین قدم شریک خدا قرار می‌دهد. کسی مالک چیزی نیست؛ حقیقتاً کسی مالک نیست. اگر کسی خودش را مالک دید، مشرک است. پس اول این است که خودت را مالک نبینی و بدانی همه سرمایه‌ها، چشم، گوش، زبان، قلب و هرچه داری، امانت‌های خدا است و بنابراین باید به خدا برگردد.

بعد فرمودند: - این نکته، مقصود نظرم بود - اگر خودت را مالک ندیدی، اتفاق در راه خدا برایت آسان می‌شود و می‌توانی این چشم و گوش را برای خدا خرج کنی. اینکه انسان چشمش را برای خدا خرج نمی‌کند یا سختش است از حرام چشم بپوشد، برای این است که خودش را مالک چشم می‌بیند و می‌خواهد این چشم طبق میل او حرکت کند؛ خودش را مالک قلبش و مالک سرمایه‌اش می‌بیند و می‌خواهد برای خودش خرج کند.

پس همه این بخل‌ها ناشی از شرک است و اینکه انسان خودش را می‌بیند و خشوع و خضوع ندارد. اگر متواضع باشد و عزت حضرت حق و فقر و نداری خودش در مقابل او را ببیند، چرا این سرمایه را در راه خدا خرج نکند؟! چرا چشم را در راه خدا خرج نکند؟! چرا قلبش را مصروف به خدای متعال نکند؟! لذا این صفت بخل، نوعی استکبار و خود را دیدن است. اگر انسان خدا را دید، بخل نمی‌ورزد.

بنابراین، نقطه مقابل مشغول به حضرت حق بودن، استکبار است. ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ از خشوع در مقابل خدا - نه در باطن و نه در ظاهر - استکبار نمی‌ورزند. وقتی استکبار نبود، همه وجود مستغرق در عبادت می‌شود و این عبادت، در قالب صفات حمیده در «قلب» ظهور می‌کند و همچنین در قالب عبادات در «عمل» ظهور می‌کند: ﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ خسته نمی‌شوند. آنهایی که عند الله هستند و حجاب‌شان برداشته شده و در آن مقام هستند، استحسار و استکبار ندارند.

وقتی انسان در نزد خودش است، از پایین نگاه می‌کند و خودش را می‌بیند و لذا مستکبر می‌شود. اما کسی که مقام عند الله پیدا کرد و به آن محضر راهش دادند و خدا را دید و حجابش برداشته شد، استکبار و خستگی‌اش هم برداشته می‌شود. وقتی به آنجا رسید،

﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ تمام روز و شبش مشغول به تسبیح خدا است. که البته خود تسبیح هم وادی پردامنه‌ای است.

تسبیح هم انواعی دارد؛ مثل تسبیح‌هایی که در دعای مُجیر و امثال آن هست. ولی اینها علی‌الدوام مستقر در تسبیح خدای متعال هستند: ﴿اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ در این تسبیح کردن خدای متعال، سست هم نمی‌شوند. ریشه اصلی‌اش هم همین است: کسی که مقام خشوع و خضوع پیدا کرد و در مقابل خدا خاشع شد، حجاب‌هایش کنار می‌رود.

خشوع در برابر عظمت الهی، طریق رسیدن به استقرار

حدیث معروفی به نام اعراب القلوب از امام صادق علیه السلام در کتاب مصباح الشریعه نقل شده است. البته محل بحث است که آیا کتاب مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام است یا نه. بعضی گفته‌اند این کتاب از امام صادق علیه السلام است؛ ولی نظر محققین - که از خود کتاب هم استفاده می‌شود - این است که این کتاب، کتاب امام صادق علیه السلام نیست، بلکه یکی از بزرگان شیعه - که شناخته شده هم نیست - این کتاب را نوشته است. ولی پیدا است از شخصیت‌های برجسته علمای شیعه بوده است. بعضی جاها در همین کتاب، «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام» دارد؛ لذا یکی از قرائنی که بزرگان به آن استشهاد کرده‌اند که این کتاب امام صادق علیه السلام نیست، همین است که بعضی جاها دارد: «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام». اگر کتاب از خود امام صادق علیه السلام باشد، دیگر این عبارت معنا ندارد.

به هر حال، اگر جاهای دیگر این کتاب هم حدیث نباشد و برداشت از فرمایش‌های امام صادق علیه السلام باشد، اما یک جاهایی تصریح شده که «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام». یکی از جاهایی که تصریح شده «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام»، همین حدیث معروف اعراب القلوب^۱ است که حدیث خیلی سنگینی

۱. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ رَفَعٍ وَفَتْحٍ وَخَفْضٍ وَوَقْفٍ فَرَفَعَ الْقَلْبُ فِي ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَفَتْحَ الْقَلْبُ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَفَضَ الْقَلْبُ فِي الِاشْتِعَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَوَقَفَ الْقَلْبُ فِي الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِيمِ خَالِصاً ارْتَفَعَ كُلُّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ وَإِذَا انْقَادَ الْقَلْبُ لِمُورِدِ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِشَرْطِ الرِّضَا عَنْهُ كَيْفَ يَنْفَتِحُ بِالسُّرُورِ وَالرَّوْحِ وَالرَّاحَةِ وَإِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ

است. حضرت فرمودند: اعراب قلوب، چهار چیز است: رفع و فتح و خفض و وقف؛ یعنی همین اعرابی که برای کلمات است که البته این موضوع بحث من نیست. حضرت فرمودند: رفع القلوب، ذکر الله است. حالت رفع، حالت ذکر است. علامتش هم این است که قلب، ذاکر بالتعظیم است و خدا را به تعظیم یاد می‌کند؛ خاشع و خاضع می‌شود و عظمت خدا را درک می‌کند و در مقابل عظمت خدا هم پوچ بودن و هیچ بودن و فقر و ضعف خودش را درک می‌کند.

انسان به هر میزان که عظمت الهی را مورد توجه قرار داد، به ضعف و فقر خودش پی می‌برد. و الا اگر از آنجا غافل شد، خودش را می‌بیند و خیال می‌کند خودش دانا و توانا است و لذا مشرک می‌شود؛ چون علم و قدرت خودش را می‌بیند، در حالی که هیچ چیز از خودش ندارد. انسانی که اولش چیزی نمی‌دانسته: ﴿أَخْرَجَكُم مِّنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۱ وقتی هم مقداری به او عمر می‌دهند، از دنیا که می‌خواهد برود، به جایی می‌رسد که ﴿لَكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۲ یعنی همان طور که اولش چیزی نمی‌دانست، آخرش هم چیزی

←

بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَنَابَ مُنْخَفِضًا مُّظْلَمًا كَبِيتَ خَرَابَ خَلُو لَيْسَ فِيهَا عُمْرَانٌ وَ لَا مُنَسٌّ وَ إِذَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَيْفَ تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَوْقُوفًا مَّحْجُوبًا قَدْ قَسَا وَ أَظْلَمَ مِنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِيمِ...؛ مصباح الشریعه، ص ۱۲۱.

۱. ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقَرِّئَ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلِّغُوا أَشَدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَّن يَتُوفَىٰ وَ مِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْضِ الْعَمْرِ لَكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ انْتَبَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ سوره حج، آیه ۵.

نمی‌داند. پس این وسط دیگر چه ادعای علمی می‌کند؟! ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۱ فرق فراعنه با دیگران همین است.

قرآن نقل می‌کند وقتی به قارون - که گنج‌ها داشت - می‌گفتند مالت را در راه خدا بده، می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ خودم اینها را جمع کرده‌ام؛ شما هم می‌خواستید یاد بگیرید و به دست بیاورید! چرا من به شما و دیگران بدهم؟! اما کدام علم؟! اولش که نبوده، آخرش هم که نیست؛ پس این وسط هم مال ما نیست.

بنابراین - طبق آن روایت - رفع قلب به ذکر الله است. بعد حضرت فرمودند: وقتی ذکر بالتعظیم واقع می‌شود و انسان عظمت خدا را در قلبش یاد می‌کند و از این عظمت غفلت نمی‌کند، حجاب‌ها از او برداشته می‌شود و این علامت رفع قلب است؛ ذکر بالتعظیم، یعنی خشوع، تواضع، درک عظمت خدای متعال و اینکه جلالت و عظمت را درک کند و بفهمد هیچ نیست: ﴿سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي﴾^۲ همه وجودش ساجد باشد. اگر این سجده حاصل شد، حجابش برداشته می‌شود و رفعت پیدا می‌کند.

رفع قلوب و رفع حجب به ذکر الله است. وقتی ذکر بالتعظیم شد، حجب برداشته می‌شود و مقام عند الله پیدا می‌کند. وقتی این طور شد، ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ همه آناتش به تسبیح مشغول است و قلبش دیگر خواب

۱. ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۷۸.

۲. در روایتی، دعای سجده شبانه پیامبر ﷺ اینچنین آمده است: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَائِشَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَامَ يَتَنَفَّلُ فَاسْتَقِطَتْ عَائِشَةُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَلَمْ تَجِدْهُ فَظَنَّتْ أَنَّهُ قَدْ قَامَ إِلَى جَارِيَتِهَا فَقَامَتْ تَطُوفُ عَلَيْهِ فَوَطِئَتْ عُنُقَهُ عليه السلام وَ هُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ يَقُولُ سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي وَ آمَنَ بِكَ فَوَادِي أَبَوَيْ إِلَيْكَ بِالنَّعَمِ وَ اعْتَرَفْتُ لَكَ بِالذَّنْبِ الْعَظِيمِ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ﴿ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي﴾ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا أَنْتَ...؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۲.

ندارد. وجود مقدس رسول الله ﷺ فرمودند: چشم خواب می‌رود، اما قلب خواب نمی‌رود و دائم بیدار است.^۱

در یک روایت نورانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ یعنی ما اهل بیت علیهم السلام^۲ ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ ملائکه هستند و ﴿مَنْ عِنْدَهُ﴾ ما هستیم: ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾.

جریان امر الهی در عالم از طریق امام

بنابراین مستقر آنها در امر خدا است؛ یعنی هیچ چیز آنها را به حرکت در نمی‌آورد و قرارگاه‌شان امر خدا است؛ آنجا قرار پیدا کرده‌اند و با امر خدا کار می‌کنند. همه آنات وجودشان مستغرق در امر خدا است؛ قلب و باطن و ظاهرشان مستقر در فرمان خدا است و مقام خشوع به حدی در وجودشان جاری شده که همه وجودشان اسماء الهی شده است: «نَحْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ»^۳، ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۴ حضرت فرمودند: اسماء حسنی الهی، ما اهل بیت هستیم.

بنابراین ائمه هدایت معصومین علیهم السلام «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هستند و در امر خدا قرار پیدا کرده‌اند؛ یعنی همه آن چیزی که ظاهر و باطن آنها را به حرکت درمی‌آورد، امر الهی است و

۱. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ طَلَبَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ فِي حَائِطٍ كَذَا وَ كَذَا فَتَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ فَوَجَدَهُ نَائِمًا فَأَعْظَمَهُ أَنْ يَتَبَهَّهَ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِيَ نَوْمَهُ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَرَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَ تَخْدَعُنِي أَمْ مَا عَلِمْتَ أَيُّ أَرَى أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَأَكُمْ فِي يَقَظَتِي إِنْ عَيْنِي تَنَامُ وَقَلْبِي لَا يَنَامُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۱، ح ۱۰.

۲. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۴۷۵.

۳. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴.

۴. ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

این امر خدا است که به اذن الله تبارک و تعالی بر عالم جاری می‌کند و لذا صاحب امر شده‌اند و ولایت آن امر به ایشان داده شده است.

در عصر ظهور هم که وجود مقدس امام زمان، حضرت بقیت الله عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌کنند، همین است: «فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ»^۱ حضرت مأذون می‌شوند و امر الهی را اظهار می‌کنند. یعنی همان امری که مستقر در آن هستند، به وسیله آنها در عالم جاری می‌شود. خودشان هم مستقر در امر خدا هستند و هم طریق امر خدا در عالم. عصر ظهور هم عصری است که همان امر الهی به وسیله حضرت در عالم جاری می‌شود.

«وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۲ در مقام محبت الهی، تام و تمام هستند که مقداری این را توضیح دادم.

۳. اخلاص شاکله در دل بلا «المُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»

«وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۳ یا «وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۴ در مقام توحید، به اخلاص رسیده‌اند و هیچ چیز جز خدای متعال در وجود آنها نیست. اخلاص در توحید پیدا کرده‌اند و خالص در توحید شده‌اند، از توحید در معرفت تا توحید در عمل. هیچ چیز در وجود آنها نیست و مخلص هستند و وجودشان برای خدای متعال خالص شده است. نه

۱. حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ بِهَذَا الدُّعَاءِ: وَ ذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَمْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَدْعُوَ بِهِ وَ هُوَ الدُّعَاءُ فِي غَيْبَةِ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه. «... فَبِإِذْنِكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالَمُ غَيْرُ مُعْلَمٍ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ وَ لَا أَكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَ لَا أَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَهُ وَ لَا أُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَفْوُضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ»؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴۳، مفاتیح الجنان، ملحقات، دعایی که در زمان غیبت باید خواند.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. زیارت جامعه کبیره.

۴. فرازی از زیارت جامعه کبیره با عنایت به اختلاف نسخه های خطی

اینکه فقط عمل‌شان خالص است، بلکه وجودشان هم خالص است و جز خدا در وجودشان نیست. در همه مقامات توحید، به مقام اخلاص رسیده‌اند؛ در مقام معرفت، در مقام عبادت - که مهمترین اخلاص، اخلاص در عمل و عبادت است - یعنی همه عبادات‌شان فقط برای خدای متعال واقع می‌شود.

مراتب اخلاص

پیدا است که این مراتب پایین، اینجا مقصود نیست. بله؛ اولین قدم این است که می‌دانند خدا یکی است و باید به طرف خدا حرکت کرد. این همان چیزی است که انبیاء علیهم‌السلام همه را به آن دعوت می‌کرده‌اند. بعد که انبیاء علیهم‌السلام دعوت می‌کرده‌اند، شیطان کید می‌کرده و در این معرفت اخلال ایجاد می‌کرده است. بسیاری از فرق مسلمان که از معارف ائمه علیهم‌السلام جدا شده‌اند، در واقع در اعتقاد به خدا هم مشرک هستند.

مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۱ کمال توحید این است که ما نفی صفت کنیم؛ یعنی حضرت حق را ببینیم و هیچ صفتی در عرض او قرار ندهیم. هرچه هست، خود او است. من الآن نمی‌خواهم این را بحث کنم؛ اما جزو اعتقاداتی که فرق انحرافی مسلمان دارند و جزو شرک‌های آشکار است، این است که برای خدا صفت قائل هستند و قائل به قدم در صفات هستند؛ یعنی معتقدند ذات خدا قدیم است و خدا صفاتی مثل علم و قدرت دارد، اما علمش غیر خودش است و قدرتش هم غیر خودش است و علم و قدرت هم هر دو قدیم هستند. می‌گویند: صفات خدا هم مثل ذات خدا قدیم هستند. برای خدا صفتی غیر ذات قائل هستند و آن را هم قدیم می‌دانند. در حالی که حضرت فرمودند: «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» توحید این است که نفی صفات کنید. اینها مراتب شرک است.

۱. قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۹.

حالا اگر کسی از اینها نجات پیدا کرد و توانست این اعتقادات را درست کند و این شرک‌ها در او نباشد و برسد به اینکه **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾**^۱ و توحید را درک کند و بفهمد حقیقت او است و هرچه هست او است، حالا باید توحید در عبادت واقع شود.

مراتب ریا و راه‌هایی از آنها

اما شیطان نیت‌ها را ناپاک می‌کند و ریا می‌آورد تا انسان برای دیگران کار کند. بالاتر این است که برای حب النفس کار می‌کند. بزرگان گفته‌اند دو جور شرک در عمل هست: گاهی انسان برای دیگران کار می‌کند و رضای دیگران را می‌خواهد؛ این می‌شود ریا که عبادت را باطل می‌کند. اما گاهی رضای خودش را می‌خواهد و می‌خواهد چیزی گیر خودش بیاید؛ این هم نوعی ریا و شرک است. مثلاً برای اینکه به بهشت برسد یا برای اینکه نورانی شود و درجات پیدا کند، عبادت می‌کند. البته نه اینکه اینها خوب نیستند، اینها خیلی هم خوب هستند، اما مراتب شرک خفی هستند.

ولی اگر کسی بتواند از اینها فارغ شود و به مقامی برسد که جز برای خدا کار نکند و همه عباداتش فقط برای خدا باشد، عمل خالص این است. معصومین علیهم‌السلام این طور بوده‌اند؛ یعنی هیچ چیز طلب نمی‌کرده‌اند، مگر برای خدای متعال و فقط برای رضای او کار می‌کرده‌اند. در آن روایت نورانی در کافی حضرت فرمودند: عمل خالص، عملی است که نمی‌خواهی احدی ببیند جز خدا.^۲ فقط می‌خواهی خدا ببیند و به رؤیت خدا برسد. انسان باید عمل را برای هدفی انجام دهد؛ چون بی‌هدف که نمی‌شود عمل را انجام دهی. اما حضرت فرمودند: اخلاص این است که فقط می‌خواهد خدا ببیند و این دیگر ریا نیست.

۱. **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾**؛ سوره اخلاص، آیه ۱.

۲. عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾** قَالَ: «لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ **﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾** يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

یکی از اساتید بزرگوار می‌گفت: برای ترک ریا، باید ریا کرد! چرا انسان می‌خواهد عملش را نشان دهد؟ چون می‌خواهد کسی ببیند و خوشش بیاید، تعریف کند، چشمی را به خود جلب کند، قلبی را متوجه خودش کند. ایشان می‌گفت: اگر می‌خواهید ریا کنید، برای خدا ریا کنید تا خدا ببیند. این عمل، خالص است؛ عمل خالص، عملی است که جز برای اینکه خدا ببیند، برای دیدن کس دیگری انجام نمی‌شود.

انسان نمی‌تواند عملش را انجام دهد و نخواهد هیچ کس ببیند. این معنا ندارد. پس باید انسان بخواهد عملش به رؤیت خدا برسد. اگر نخواستی به رؤیت خدا برسد، چشم‌های دیگر این عمل را پُر می‌کنند و با خودشان می‌برند. اما عمل اهل بیت علیهم‌السلام فقط برای این بوده که خدا ببیند و پسندد و راضی شود. تازه نه این اعمال سبک ما؛ بلکه همه اعمال آنها - مثل صحنه عاشورا - انجام شده برای اینکه خدا ببیند. این می‌شود مقام اخلاص.

اخلاص شاکله و مقام مخلص (بالکسر)

اگر کسی این طور شد، شاکله‌اش تدریجاً خالص می‌شود و دیگر جز خدا در این وجود نیست. در کافی شریف در باب اخلاص آمده است^۱ که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خدای متعال نمی‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَكْثَرُ عَمَلًا» خدای متعال جریان مرگ و زندگی را آفریده و شما را در دنیا آورده و یک دفعه در بهشت نبرده است. شما را از مسیر دنیا عبور داده که دار ابتلاء و امتحان است، «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» ببیند کدام‌تان «أَحْسَنُ عَمَلًا» هستید. حضرت فرمودند: یعنی «أَصُوبَكُمْ عَمَلًا» عمل‌تان صائب‌تر و بهتر است.

بعد حضرت توضیح دادند: صواب و صائب بودن عمل، به دو چیز است: خشیت خدای متعال و اخلاص همراه با خشیت. یعنی اول باید خشیت از خدا و تقوا در قلب بیاید و بعد در عمل اخلاص پیدا شود؛ اخلاص با خشیت. گاهی انسان عمل را برای خدا می‌آورد، اما بعد مُعْجَب به عمل خودش می‌شود و می‌گوید: من نافله شب خوانده‌ام و دیگر کار تمام است! این حتماً زمین‌گیر می‌شود. عملی که به دنبالش عجب بیاید، انسان را زمین‌گیر می‌کند. پس

اخلاص با خشیت لازم است؛ یعنی فقط برای خدا کار می‌کند و وقتی هم کار می‌کند، خائف است: ﴿يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾.^۱ این اخلاص با نیت می‌شود اصابه در عمل.

بعد حضرت تأکید فرمودند: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ» اینکه مراقبه کنید تا عملی که انجام داده‌اید، خالص شود، از اصلِ عمل سخت‌تر است. نماز خواندن، نافله شب خواندن، انفاق کردن و... سخت است؛ اما سخت‌تر این است که انسان تلاش کند این عمل خالص باشد و خالص بماند.

حتی گاهی انسان عمل را مخفیانه انجام می‌دهد، اما نمی‌تواند اخلاصش را حفظ کند. حضرت در روایتی فرمودند: اگر یک بار بگویند، برایتان ثواب عمل علنی می‌نویسند نه عمل مخفیانه. اگر دوبار گفتید، دیگر ریا می‌شود.^۲ یعنی همان عملی که خالصانه انجام داده بودید. ابقاء بر آن عمل و نگهداری عمل تا اینکه خالص شود، سخت‌تر است.

بعد حضرت فرمودند: نیت، افضل اعمال است و فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ» عمل حقیقی، نیت است و نیت باید درست شود. بعد حضرت نیت را تفسیر فرمودند: ﴿كُلُّ يَعْمَلٍ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ آیه قرآن است که هر کس بر طبق شاکله و کیفیتی که وجودش پیدا کرده و شکلی که وجودش گرفته، عمل می‌کند.

انسان شاکله‌ای دارد که از عالم ذر شروع شده و خیلی عوامل رویش اثر گذاشته‌اند. اراده خود ما هم در این شاکله بی‌تأثیر نبوده است؛ بدین صورت که هر عملی که می‌کنیم، جزء شاکله‌مان و جزئی از وجودمان می‌شود؛ یعنی روی همه وجودمان اثر می‌گذارد و شاکله درست می‌کند. انسان هم با همه شاکله‌اش کار می‌کند. همه اعمال گذشته انسان، در عمل

۱. ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛ سوره مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَ حُدَّةً لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِبَاءً»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۶.

امروزش دخالت دارد و نمی‌شود دخالت نکند. معاصی انسان در عملش دخالت می‌کنند. اینکه بزرگان می‌گویند: اگر می‌خواهید راه بیفتید، اول توبه کنید، به خاطر این است که گناهان گذشته جزء شاکله هستند. این شاکله روی هر عبادتی که می‌خواهی انجام دهی، اثر می‌گذارد و گاهی جلوی اخلاص را می‌گیرد و نمی‌توانی خوب عمل کنی. شاکله، آن مجموعه وجودی انسان است که هر فعلش در شاکله‌اش هست: ﴿كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۱ اخلاص یعنی آن شاکله را پاک کردن به طوری که در شاکله انسان جز خدا نباشد.

اگر ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» هستند و در مقام توحید اخلاص دارند، یعنی تلاش کرده‌اند که خودشان را از غیر خالص کنند. اخلاص یعنی پاک کردن از غیر. این اخلاص و پاک کردن از غیر هم به همه مراتب وجودشان سرایت می‌کند که اصلش شاکله‌شان است. سعی می‌کنند وجودشان را پاک کنند و جز خدا در شاکله‌شان نباشد. این می‌شود اخلاص در نیت و اخلاص در شاکله.

خلوص با بلاء و مقام مخلص (بافتح)

اگر مخلصین هم هستند - که هستند - معنایش این است: خدای متعال همه مراتب وجود آنها را از غیر خدا پاک کرده و لذا مستخلص هستند. البته این استخلاص هم چیز ساده‌ای نبوده است؛ این استخلاص، استخلاص با بلاء است. در آغاز دعای ندبه هست که خدای متعال از اهل بیت ۰ میثاق بلاء گرفته و آن وقت مستخلص‌شان کرده است: «اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ»^۲. این استخلاص، با بلاء است؛ بلائی که از قبل، میثاقش را داده‌اند و بعد هم بارش را کشیده‌اند و لذا خدای متعال مستخلص‌شان کرده است. استخلاص، به معنای

۱. ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۸۴.

۲. فرازی از دعای شریف ندبه. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۵۷۳، مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هشتم.

خالص شدن با رنج و تعب است. خدای متعال آنها را از دل بلاها خالص کرده است و لذا «خَالِصَةَ اللَّهِ»^۱ و مستخلص هستند: «اَسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ».

معصومین علیهم السلام مُخْلِص هستند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲ آنها مطهّر و مستخلص هستند؛ یعنی جز خدا در آنها نیست و فقط خدا در وجود آنها است. مقام اخلاص در معصومین علیهم السلام یعنی همین؛ یعنی جز خدا در وجودشان نیست. البته - العیاذ بالله! - معنایش این نیست که خدا در مخلوق حلول می‌کند؛ بلکه بدین معنا است که همه وجودشان مجرای مشیت خدا است و همین است که اسماء الله و وجه الله هستند. وجه الله شده‌اند، چون مخلص و مُکرم هستند. این طور خالص شده‌اند و لذا اسماء الله هستند.

راه خالص شدن برای غیر معصومین

اما خالص شدن برای بقیه، به خالص شدن در ولایت آنها است. تا خالص در ولایت آنها نشوند، خالص لله نمی‌شوند. یعنی اگر وجود من به جایی نرسد که جز امیرالمؤمنین علیه السلام در آن جاری نشود، خالص نیستم. توحید برای ما یعنی همین که جز امیرالمؤمنین علیه السلام در وجودمان نباشد. اگر جز امیرالمؤمنین علیه السلام در وجودمان نبود، آن نور الهی در وجود ما ظهور پیدا می‌کند.

ما که نمی‌توانیم وجه الله و اسماء الله بشویم؛ بلکه باید کاری کنیم که آن وجه الهی و اسماء الهی در ما باشد و جز امیرالمؤمنین علیه السلام و وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله در وجودمان نباشد. علت اینکه ما باید تبعیت کنیم و ولایت آنها را به نحو تام قبول کنیم، همین است که آنها «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» هستند؛ خدا آنها را در مقام توحید خالص کرده است و جز خدا

۱. در فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: «...اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدَةِ الْقَوَّامِينَ بِأَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ الْمُطَهَّرِينَ الَّذِينَ ارْتَضَيْتَهُمْ أَنْصَاراً لِدِينِكَ وَ حَفَظَهُ لِسِرِّكَ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِكَ وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِكَ وَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُسْتَوْدَعِينَ السَّلَامُ عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمِينَ...»؛ کامل الزیارات، ص ۴۱، ح ۲.

۲. ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛ سوره احزاب، آیه ۳۳.

در آنها نیست. البته من نمی‌خواهم آن اصطلاحات را بگویم که مثلاً به مقام فنا در فعل و صفت و اسماء و ذات الهی رسیده‌اند؛ اینها اصطلاحات بزرگان است! ولی هرچه هست، جز خدا در وجودشان نیست و لذا اسماء الله و وجه الله می‌شوند.

۴. حقیقت امر و نهی الهی و معنای «مظهرین» آن «المُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»

«وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»^۱ حالا که این طور شدند، می‌توانند امر خدا را در عالم اظهار کنند.

امر و نهی خدا - یعنی آنچه خدا می‌طلبد - با همه وجود به وسیله آنها اظهار شده است. امر فقط این نیست که بگویند: خدا این را می‌خواهد. بلکه امر، بعث و طلب خدا است و نهی، بازداشتن است. همه طلب‌ها به سمت خدا و همه بازداشتن‌ها به وسیله آنها است.

یک معنای مظهر امر و نهی بودن، این است که مبلّغ هستند. اما این معنایی که گفتیم بیش از مبلّغ بودن است. اگر آنها نبودند، اصلاً امر خدا به کسی نمی‌رسید؛ چون امر خدا را بدون واسطه نمی‌شود درک کرد. این در روایت کتاب الحجّه کافی آمده است^۲ که شما ربّی دارید و

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنْ لَهُ رَبًّا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لَذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ هُوَ الْحُجَّةُ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالُوا بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالُوا الْقُرْآنُ فَظَنَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يَخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ الْقَدْرِيَّ وَ الزَّنَدِيقِيَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالُ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قِيمُ الْقُرْآنِ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلُّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عليه السلام وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ

این رب، رضا و سخط دارد؛ یعنی چیزهایی را می‌خواهد و چیزهایی را نمی‌خواهد و اینطور نیست که هیچ از شما نخواهد و هرکاری کنید، اشکال نداشته باشد! چون هرکاری کنید، با ربوبیت خدا مناسبت دارد. حالا این رضا و سخط خدا را از کجا می‌فهمیم؟ آیا خودمان می‌فهمیم؟ ما کوچکتر از این هستیم که رضا و سخط خدا را بفهمیم. آن کسانی که مخلص هستند، رضا و سخط خدا در قلب آنها می‌افتد و از طریق آنها در عالم جاری می‌شود. آنها مظهر امر و نهی هستند؛ یعنی حقیقت امر و نهی و طلب خدا.

این بحث مهمی است که در تعریف امر و نهی در علم اصول جاری می‌شود و همه تعاریف اصولی را به هم می‌زند که فقط اشاره می‌کنم و می‌گذرم. امر و نهی خدا، یعنی آن طلب خدا در قلب آنها واقع می‌شود و از طریق آنها در عالم جاری می‌شود. آنها مظهر امر و نهی هستند و امر و نهی خدا هم که لفظ نیست؛ بلکه حقیقت بعث و زجر و دعوت است و از طریق اینها در عالم جاری می‌شود.

اظهار با لفظ و اظهار در قلب

لذا جاری شدنش هم به لفظ نیست؛ بلکه - به عنوان مثال - عاشورا است که مظهر امر و نهی خدا است و آنها امر و نهی را این طور اظهار می‌کرده‌اند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ اصلاً امر به معروف و نهی از منکر یعنی عاشورا. سیدالشهداء^{علیه السلام} با رقم زدن عاشورا واقعاً منکر را در عالم منزوی کرده‌اند؛ این نهی است. مظهر امر بودن به این نیست که فقط مبلغ به زبان باشی - هرچند آن هم کار

←

قِيمَ الْقُرْآنَ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنْ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۲.

۱. بخشی از وصیتنامه سیدالشهداء^{علیه السلام} به برادرش محمد بن حنفیه: نقل العلامة المجلسی فی کتابه الکبیر بحار الأنوار: «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطَرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^{علیه السلام}؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

همه کس نیست - بلکه امر در قلب آنها می افتد و به ایشان وحی می شود. ولی ما ظرفیت نداریم وحی خدا را درک کنیم.

اولین امر هم امر به توحید است و اولین نهی، نهی از شرک است. همه امرها به این برمی گردد: امر خدا به توحید و نفی شرک، که همان کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. این امر در قلب حضرت ظهور می کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱ به من وحی می شود که ﴿إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. خُب ما هم می فهمیم که ﴿إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾! اما نه، این نیست! حقیقت امر به توحید و نهی از شرک، در قلب ایشان ظهور پیدا می کند و امر و نهی الهی در قلب ایشان است؛ لذا ایشان منزجر به نهی الهی و متحرک به امر هستند: «الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ». انسانی که مستقر در امر الله است، حقیقت امر و نهی را دریافت می کند. بعد بقیه امر و نهی به واسطه او در عالم اظهار می شود. وجود او است که اظهار امر و نهی است و اراده او است که از شرک بازمی دارد و به توحید جذب می کند.

این، لفظ هم نیست؛ بلکه با مثل عاشورا است. همه کارهای پیامبر گرامی اسلام ﷺ از قبیل جنگ، صلح، اعطا، دهش و... اظهار امر و نهی خدا است. آن حقیقتی که در قلبش واقع می شود، به وسیله او اظهار می شود. لذا به وسیله حضرت و همین طور به وسیله معصومین علیهم السلام است که کفر منزوی می شود. آنها نهی می کنند و نهی هم بازداشتن است. از آن طرف دعوت می کنند و توحید را در قلوب ایجاد می کنند.

سیدالشهداء علیهم السلام فرمودند: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» امر به معروف یعنی عاشورا. آنها جلوه های امر و نهی خدا هستند: «وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ»^۲ تا جایی که شما امر و نهی خدا را اظهار کردید: «وَالْمُظْهِرِينَ لَأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ». عاشورا، مصداق اتم این معنا است. آن امر و نهی ای که در وجود مقدس سیدالشهداء علیهم السلام است، با این فعل حضرت در عالم اظهار می شود و حضرت حق را اقامه می کنند و باطل را منزوی می کنند.

۱. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. زیارت جامعه کبیره

سختی اظهار امر و نهی

این اظهار امر و نهی، کار آسانی نیست. ما گاهی یک امر به معروف و نهی از منکر خیلی ساده هم نمی‌توانیم انجام دهیم. مثلاً به ما می‌گویند: اگر دیدید کسی گناه می‌کند، نترسید و بگویید؛ همین قدر جلوی کار منکر را بگیرید. اما نمی‌توانیم! یا جایی که جامعه چیزی را نمی‌پسندد و مد شده که مثلاً این طور لباس می‌پوشند، می‌گوییم مصلحت نیست! نمی‌توانیم بگوییم؛ چون خجالت می‌کشیم و احساس فشار می‌کنیم. یعنی جوّ اجتماعی به روح ما فشار می‌آورد و لذا نمی‌توانیم در همین حد هم مظهر امر و نهی باشیم. چون تحت فشار هستیم.

حالا اینکه جریان کفر، همه فشار را بیاورد و کسی با همه وجود بایستد، کار ساده‌ای است؟ ابراهیم خلیل علیه السلام همین طور بیخودی که «أُمَّةً وَاحِدَةً»^۱ نشده است. ما می‌خواهیم بگوییم: دروغ نگو، غیبت نکن، خجالت می‌کشیم و خودمان هم می‌نشینیم و گوش می‌کنیم و آبروی مؤمن پیش‌مان ریخته می‌شود! یعنی همین قدر هم نمی‌توانیم امر و نهی خدا را اظهار کنیم. حالا مقایسه کنید با اینکه انبیاء علیهم السلام آمده‌اند و فرهنگ گناه را در عالم بد کرده‌اند. اینکه مؤمنین غیبت را بد می‌دانند، آبروی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پشت سر این کار است که عالم را نهی کرده است. حالا اینکه مردم بت پرستند و اینها را هم خدا بدانند، بعد کسی بیاید این بت‌ها را بشکند و خجالت هم نکشد، خیلی سخت است؛ چون این بت پرستی فرهنگ شده است. یا مثلاً امروز کسی بخواهد علیه بت تکنولوژی حرف بزند، کار آسانی نیست. چوب و سنگ‌ها مثل تکنولوژی امروز بوده‌اند و مردم آنها را می‌پرستیده‌اند، چون خدایان مردم بوده‌اند و خیال می‌کرده‌اند رزق‌شان از آنجا می‌رسد! حالا کسی بخواهد علیه بت علم مدرن حرف بزند؛ مگر آسان است؟! اینها فرهنگ‌های انحرافی جامعه ما هستند.

۱. فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: فِي قَوْلِهِ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا». «وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ عَلَى دِينٍ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ فَكَانَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ إِنَّمَا قَالَ قَانِتًا فَالْمُطِيعُ وَ أَمَّا الْحَنِيفُ فَالْمُسْلِمُ قَالَ (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

سیدالشهداء علیه السلام وقتی به میدان آمد، مقابل همه این هجوم - که مُنکر شده بود معروف و معروف شده بوده منکر؛ به تعبیری مقابل زیباشناسی اجتماعی و ادراک اجتماعی - ایستاده و این ادراک را پس زده و شکسته و عوض کرده است. اگر عاشورا نبود، الآن هیچ معروفی معروف نبود و همه معروف‌ها منکر شده بودند؛ هیچ منکری هم دیگر منکر نبود و همه منکرها معروف شده بودند. حضرت این طور امر و نهی خدا را اظهار کردند.